

در فصل تعیین حداقل دستمزد

علیرضا ثقفی خراسانی



همواره این چنین تبلیغ می شود که اگر حقوق کارگران افزایش یابد، موسسات اقتصادی سود دهی خود را از دست می دهند و کارگران بیکار می شوند، اما افزایش حقوق مدیران که در دهه اخیر بر طبق آمار بیش از 400 برابر شده است، لطمه ای به تداوم کار موسسات اقتصادی نمی زند !!

هر ساله در فصل آخر سال و بیشتر اوقات در روزهای پایانی سال، حداقل دستمزد یا افزایش دستمزد مورد بحث قرار می گیرد. این بخش از تعیین میزان دستمزد و مزایای نیروی کار در سال آینده، همواره مناقشه برانگیزترین مساله مورد بررسی بوده است. کارگران و نمایندگان واقعی آنان هیچ گونه نقشی در تعیین آن ندارند. گویا آنان موظفند آنچه را که دیگران برایشان تصمیم می گیرند بی چون و چرا بپذیرند.

تعیین کنندگان این میزان دستمزد برای کار روزانه، هیچ معیار مشخصی برای تعیین این قوت لایموت ندارند ... گاه می گویند معیار آنها حداقل معیشت است که بارها بطلان آن در نوشته و تحلیل های مختلف از جانب محافل مستقل کارگری ثابت شده است. حتی خود مقامات رسمی میزان حداقل معیشت را 3 تا 4 برابر آن تعیین کرده اند. (حداقل حقوق 390 هزار تومان و خط فقر بیش از یک میلیون و چهار صد هزار تومان و در آمارهای غیر رسمی بالاتر از آن) و گاه می گویند میزان تورم معیار افزایش دستمزد است که آن را مستند به قوانین جاری مدیریتی می دانند. (ماده 125 قانون مدیریت کشوری) اما در سال های اخیر این امر ثابت شده است که تورم اعلام شده از جانب بانک مرکزی هیچ گونه هم خوانی با تورم واقعی ندارد. به خصوص که این تورم در اسفند ماه همواره کمتر از ماه های دیگر اعلام می شود. این امر بارها به وسیله آمار مشخص یعنی از جانب محافل مستقل تأیید شده است که تورم اعلام شده در اسفند ماه همخوانی با تورم واقعی ندارد. (1)

گاه و بیشتر اوقات برای توجیه پایین نگه داشتن دستمزد چنین استدلالی می کنند که افزایش زیاده تر آن سبب می شود تا سودآوری بنگاه های اقتصادی پایین آمده و منجر به تعطیلی این بنگاه ها شود و این استدلال در حالی است که آمارهای رسمی سودهای افسانه ای برای

بنگاه های اقتصادی ترسیم می کنند که خود جای بحث مفصل دارد و من در بررسی حداقل دستمزد در سال های گذشته میزان سود سرمایه را در بخش های مختلف و در کل سرمایه گذاری ها تا حدودی بررسی کرده ام. (رجوع شود به مقاله دستمزد در سال 1391 و 1390 که در آن میزان سود سرمایه در ایران بالای 70 درصد است و آن را می توان از میزان بهره های موجود در بازار اثبات کرد)

اما مهم ترین بخش مساله که شاید تا کنون کمتر به آن پرداخته ایم، مساله دستمزد ها در حوزه های مختلف است و تفاوت عظیم میان دستمزد مدیران ارشد و افزایش هر ساله و سرسام آور آن در مقایسه با دستمزد کارگران و سایر زحمت کشان است. در حالی که تعیین کنندگان میزان دستمزد نگران سودهای سرسام آور و بنگاه های اقتصادی هستند و هیچ گونه محدودیتی در پرداخت دستمزد و پاداش مدیران ارشد قائل نمی شوند، شاهد افزایش سود بنگاه های اقتصادی و سیر صعودی فوق العاده دستمزد و مزایای شغلی مدیران ارشد هستیم. من می خواهم در این جا به بخشی از آن بپردازم.

قبل از ورود به اصل مساله ضروری است که این نکته مهم را یادآوری کنم که:

بحران های فزاینده در سیستم سرمایه داری که هر روز ابعاد آن وسیع تر می شود، سبب شده است تا هر روز نهادهای حافظ این نظام در فکر چاره ای جدید بیافتند و اجلاس و گردهم آیی هایی برای برنامه ریزی هر چه وسیع تر در مقابله با این بحران ها ارائه دهند، و اگر مجموع دست آوردهای آن ها را در يك كاسه کنیم و تمام آنچه را که این نهاد ها پیشنهاد می کنند و با تمام وجود در فکر اجرای آن هستند، با یکدیگر جمع کنیم، چنین نتیجه می شود:

این نهادها (که عبارتند از کنفرانس G-20، G-8، صندوق بین المللی پول، بانک جهانی و در ایران شورای عالی اقتصاد و...) توصیه می کنند:

1 - سیاست های ریاضت اقتصادی در همه زمینه ها پیاده شود که کارگران دستمزد کمتر بخواهند تا موسسات اقتصادی سودشان محفوظ بماند و تعطیل نشوند.

2 - از بار هزینه های دولتی بکاهند و خدمات بخش عمومی به حداقل برسد، خدماتی نظیر بهداشت، بیمه، تحصیل رایگان و نگهداری از سالمندان و حمایت از کودکان ... همه به بخش خصوصی واگذار شود و بخش خصوصی با توجه به سودآوری هر يك از قسمت های خدمات عمومی در آن سرمایه گذاری کند و هر کس متناسب با توان مالی اش از این خدمات استفاده کند.

3 - همه گونه خدمات دولتی انرژی نظیر آب، برق، تلفن، گاز و سوخت

... برداشته شده وضعیت آن ها به دست غول های بزرگ سرمایه داری تعیین شود تا سودهای افسانه ای آنان پایین نیاید.

4 - در مقابل نهادهای مالی و دولت ها وام های کلان با بهره های بسیار کم و یا صفر به بنگاه های اقتصادی بپردازند تا سود آنان حفظ شده و بتوانند هم چنان به گسترش سرمایه های خود بپردازند و غیره ...

[البته جالب است بدانیم که مخالفت با سیاست این نهادها در مصوبه های کشورهای مختلف جرم تلقی می شود و مخالفان با این سیاست ها در رده تروریست ها قرار می گیرند و یا اخیرا در ایران برخی مخالفان این سیاست های فشار به مردم را فتنه گران اقتصادی می نامند.]

و البته همین "و غیره" است که مهم ترین مساله را تشکیل می دهد و ما در زیر به آن بیشتر می پردازیم.

در چند سال گذشته، چه در ایران و چه در کشورهای مهد سرمایه داری همواره فشار بر نیروی کار افزایش یافته و بسیاری و حتی اکثریت نیروی کار را مجبور کرده اند برای زنده ماندن تن به کارهای طاقت فرسا، با دستمزدهای کم بدهند. کسانی که فروشنده نیروی کار هستند برای گذران زندگی در دو یا سه زمینه کاری به تلاش مشغول می شوند تا بتوانند حداقل های زندگی را برای خود فراهم کنند، زیرا دستمزدها آنقدر پایین است و هزینه ها آنقدر بالا است که چرخاندن معیشت يك خانوار با يك دستمزد امکان ناپذیر است و در بسیاری از خانواده های کارگری از نیروی کار کودکان برای امرار معاش استفاده می شود. در نتیجه بسیاری از کودکان از تحصیل محروم می مانند. (در ایران حدود 4 میلیون کودک در سن تحصیل هستند که به مدرسه نمی روند و با آمار اثبات شده مجبور به ترك تحصیل هستند و حتی اخیرا با تمهیدات شهرداری و بهزیستی اقدام به تهیه لباس متحدالشکل برای آنان کرده اند که در حقیقت رسمی کردن کار کودک است) تا کمکی برای خانواده و یا برای خودشان باشند که از گرسنگی و فقر جان ندهند...

اما در برابر این فشار فزاینده به نیروی کار شاهد دو وجه مشخص در جبهه سرمایه هستیم.

1- افزایش تعداد میلیاردرها در سطح جهانی و افزایش سرمایه بنگاه های اقتصادی به صورت فزاینده

2- افزایش بی حد و حصر حقوق مدیران ارشد به میزان سرسام آور

الف) برای نمونه به گزارش های زیر توجه کنید:

تعداد میلیاردرها در اندونزی در حال پیشرفت است (2)

فرودگاه های خصوصی در اندونزی جا برای هواپیما های خصوصی کم می آورند، زیرا که دارندگان هواپیماهای خصوصی که در گذشته 10 نفر بودند، اکنون به 40 نفر رسیده اند، هواپیماهای خصوصی که هر کدام

30 میلیون دلار قیمت دارند و]

[در حالی که اندونزی یکی از فقیرترین نیروی کار دنیا را دارد و جمعیت حدود 200 میلیون نفری آن در جزایری با امکانات ابتدایی زندگی می کنند.]

خبرگزاری رویترز به نقل از میکولاس رامبوس، رئیس اجرایی شرکت ویلت، گفته است که صاحبان يك تا دو میلیارد دلار سرمایه از مصونیت بیشتری برخوردارند و امکانات بیشتری از لحاظ مشاوره و سرمایه گذاری داشتند. آنها به طور حتم مورد توجه بانک های بزرگ قرار می گیرند

این شرکت که در زمینه ارزیابی میزان ثروت ها تخصص دارد، اعلان کرد که ثروتمندان جهان، ثروتمندتر شدند به طوری که شمار میلیاردرهای جهان در سال گذشته 9.4 درصد افزایش یافته است و ثروت آن ها نیز 14درصد افزون شده است 6.2 تریلیارد دلار شده است این امر نشانگر آن است که نظام سرمایه داری که در برابر افزایش حقوق کارگران مقاومت می کند، چگونه در برابر افزایش سود ثروتمندان سکوت کرده و ساز و کار را به گونه ای ترتیب می دهد که سود شرکت های بزرگ حفظ شده و افزایش یابد، به طوری که در سال گذشته سود شرکت های نفتی هشتاد میلیارد دلار بوده است. (3)

در گزارشی دیگر آمده است که دارایی یک صد نفر از ثروتمندان جهان در سال گذشته به 280 میلیارد دلار رسیده است که با این مبلغ سرمایه گذاری در بخش های مفید تولیدی، می توان فقر و محرومیت را کنترل کرد. که البته در آن صورت سودها کاهش خواهد یافت ..

و در حالی که تمام نظام سرمایه داری بسیج شده تا سودها کاهش نیابد و بیشترین فشار بر نیروی کار وارد می شود تا ارزش سهام محفوظ بماند و دائم از کارگران خواسته می شود که به سیاست ریاضت اقتصادی تن دهند، اما همه گزارش ها حاکی از آن است که حقوق مدیران ارشد (ceo) به ارقامی سرسام آور می رسد و در سال های اخیر حقوق آنها گاه تا چهارصد در صد افزایش یافته است. این افزایش حقوق مدیران چه در ایران و چه در سطح جهانی آنقدر شور شده است که صدای جناح های مختلف سرمایه داری به مخالفت ظاهری بلند شده اما گویا هیچکدام توان مقابله با آن را ندارند و از آن بیم دارند که اگر مدیران ارشد احیاناً ناراضی شوند، سود سرمایه داران در خطر قرار گیرد که در آن صورت کل نظام سرمایه داری به مخاطره می افتد.

در یکی از گزارش های افزایش حقوق مدیران چنین آمده است: يك شرکت مشاوره مدیریت در آمریکا سال گذشته 11 شرکت بزرگ و مشهور اما با مدیریت ضعیف را شناسایی کرد که مدیریت ارشد آنها دو سال

است بیش از 15 میلیون دلار در سال حقوق و دستمزد دریافت می کنند. این در حالی است که ارزش سهام این شرکت ها رشد نداشته بلکه افول هم کرده است. از جمله این شرکت ها ATT، مرک و تیم وارنر هستند. رابرت ناردلی، از مدیران شرکت هوم دیپوت، چندی پیش هنگام ترک سمتش 210 میلیون دلار بابت تسویه حساب دریافت کرد. این در حالی است که سهام این شرکت در دوران مدیریت او...

کارلی فیورینا با 180 میلیون دلار پاداش از سمت خود، به عنوان مدیر ارشد شرکت اچ پی، خارج شد...

بین سال 1993 تا 2003 میزان کل دستمزد 5 مدیر ارشد استاندارد اند یورز به 350 میلیارد دلار می رسید. (4)

بنا به گزارش آسوشیتدپرس (25 می 2012) (5) میانگین درآمد متوسط یک مدیر ارشد در سال 2011 ده میلیون دلار بوده است که از 5/1 میلیون دلار شروع شده و تا 35 میلیون دلار می رسد. این تحقیق که در سال 2011 انجام شده، نشان می دهد متوسط حقوق مدیران در شرکت های عادی 6/9 میلیون دلار بوده، در حالی که متوسط دریافتی سالانه یک کارگر در همین سال 39.300 دلار بوده است. که البته این مبلغ در کشورهای مختلف متفاوت است و گاه یافته ها، آمارهای متفاوت را نشان می دهند. به عنوان مثال یکی از مدیران ارشد به نام دیوید سیمون دریافت سالانه اش به 137 میلیون دلار در همین سال رسید که 458 درصد افزایش را نسبت به سال قبل نشان می داد. (این شرکت یک موسسه تجاری است که در سال 1993 تاسیس شده است) دستمزد این مدیر ارشد 342 برابر دستمزد رئیس جمهور (400 هزار دلار در سال) و به اندازه 600 تن از مقامات ارشد حکومتی آمریکا است (البته به صورت رسمی)

برخی تحقیقات دیگر نشان می دهد که درآمد یک مدیر ارشد در سوئد چهل برابر یک کارمند و در کانادا 255 برابر و در آمریکا 288 برابر یک حقوق بگیر عادی است. (6)

حقوق مدیران چینی نیز این افزایش ها را داشته است. به طوری که در سال های اخیر مدیران چینی تا 14 میلیون دلار در سال حقوق دریافت می کنند و مدارک نشان می دهد که تلاش دولت چین برای کنترل حقوق مدیران شرکت ها با شکست مواجه شده است. در عین حال گزارش ها حاکی از آن است که کارگران چینی با کمتر از یک دلار در روز زندگی را می گذرانند و تحت شدید ترین فشارها قرار دارند.

در کشورهای دیگر نیز وضعیت به همین منوال است. بر طبق یک گزارش حقوق مدیران ارشد بی بی سی در سال گذشته تا 100 درصد افزایش یافته است.

در سال های گذشته مدیران ارشد در ایران تلاش کرده اند تا از رقبای

امریکایی و اروپایی خود در سطح جهانی عقب نمانند. به همین جهت گزارشات رسمی و غیر رسمی حاکی از آن است که حقوق مدیران ارشد در رقابتی شدید مدام در حال افزایش است.

در ماه گذشته بنا به گزارش شبکه ایران (7) نامه ای در میان کارکنان صدا و سیما دست به دست می شد که حاکی از افزایش حقوق 70 درصدی مدیران بود. در حالی که افزایش حقوق کارکنان عادی 16 درصد بوده است. یکی از کارکنان صدا و سیما گفت: تغییر در ضریب جذب و فوق العاده شغلی مدیران علاوه بر آنکه نزدیک به یک میلیارد تومان بار مالی برای سازمان دارد، از تبعیض آشکار میان مدیران و سایر کارمندان خبر می دهد. نامه دیگری در میان کارکنان شرکت سایپا منتشر شد که حاکی از حقوق های چند صد میلیون تومانی برای مدیران ارشد بود. هر چند این اسناد به صورت رسمی تایید نشده است و بعضا نیز تکذیب شده، اما اسناد دیگر حاکی از آن است که این اخبار چندان بی راه نیست.

در خبری که در سایت الف متعلق به مسوولان حکومتی منتشر شد آمده بود که محمد آقایی معاون وزیر نفت در دوره اصلاحات ماهیانه ده میلیون تومان دریافتی داشته است. این در حالی است که در آن زمان حداقل حقوق یک صد و پنجاه هزار تومان بوده است و بر طبق قانون حداکثر حقوق یک مدیر باید 7 برابر حداقل حقوق باشد.

در چند ماه گذشته بر طبق خبری در سایت مطالعات راهبردی آمده بود (8) که یک مدیر صنعتی که از ابتدای مهر ماه 88 منصوب شده حقوقی معادل 9 میلیون تومان دارد. هر چند خبرها در این زمینه بسیار پراکنده، جسته و گریخته است و مسوولان حاضر به پاسخ گویی در این زمینه ها نیستند. اما خبرهای بعضا تایید شده، حاکی از آن است که این ارقام بخش کوچکی از کل ماجرا است.

در جریان اختلاس سه هزار میلیارد تومانی گروه امیر منصور آریا مشخص شد که حقوق آقای جهرمی مدیرعامل بانک صادرات 30 میلیون تومان در ماه بوده است. (که اگر در آن زمان دلار را هزارتومان حساب کنیم، 30 هزار دلار در ماه می شود، یعنی تقریبا معادل حقوق رئیس جمهوری فعلی امریکا) علاوه بر آن مبلغ 480 میلیون تومان تحت عنوان کارانه سه ماهه یا کارانه سهم مدیرعامل به حساب ایشان ریخته شده است. جالب تر آن است که ایشان در مصاحبه خودشان این امر را تکذیب نکرده و در جواب گفتند: "مگر حقوق یک مدیر بالا باشد، بد است."

هم چنین سایت هموطن به نقل از روزنامه خراسان در تاریخ 27 اردیبهشت 91 از پاداش صد میلیونی مدیرعامل مخابرات خبر داد و در همان منبع گزارشی از پاداش های پانصد میلیون تومان تا هزار سکه

طلا به مدیران بخش های مختلف آمده است. در همان گزارش آمده است که بنیاد مستضعفان پاداشی به مبلغ سه میلیارد و سیصد میلیون تومان به مدیران بانک سینا پرداخت کرده است. (بنیاد مستضعفان 80 درصد سهام بانک سینا را دارد) در سال 88 شرکت سرمایه گذاری شستا (شرکت های متعلق به سازمان تامین اجتماعی) متهم شد که ده ها میلیارد تومان پاداش به مدیران خود پرداخته است، اما مدیر عامل وقت شستا آن را شایعه خواند و گفت: در هیچ یک از زیر مجموعه شستا پاداشی بیش از صد میلیون تومان!!!! پرداخت نشده است.

در همین گزارش آمده است که در شرکت سرمایه گذاری شستا وابسته به تامین اجتماعی (که مالکیت صد درصد آن متعلق به کارگران است ولی در راس شرکت های آن وابستگان به قدرت قرار دارند و فیلم جنجالی در جریان استیضاح وزیر کار مربوط به زد و بند ها بر سر حیف و میل اموال همین سازمان است ...) در سال گذشته پرونده قطوری به اتهام تخلف مالی يك هزار و چهارصد و پنجاه میلیارد تومان تشکیل شد. بخشی از این تخلف مربوط به 450 میلیون تومان پاداشی می شد که یکی از مدیران به کارکنانش پرداخته بود و همچنین در جریان فروش یکی از شرکت های این سازمان پاداش های 1050 سکه ای پرداخت شده بود ... بدین ترتیب و با توجه به آمار و ارقام حدودا تایید شده، شاهد آن هستیم که هر روز حقوق مدیران ارشد افزایش می یابد، حال به شکل حقوق و یا پاداش !! درحالی که کارگران و حقوق بگیران تشویق به صرفه جویی می شوند و هر روز حقوق آنها متناسب با تورم پائین تر می رود. و همواره تلاش می شود با خصوصی کردن خدمات عمومی، همانند بهداشت، آموزش پرورش، انرژی، حمل و نقل، بار هزینه های عمومی به گردن مزد و حقوق بگیران و به طور کلی نیروی کار انداخته شود. علاوه بر آن با همین حقوق اندك همواره در معرض خطر بیکاری و اخراج و پیوستن به خیل عظیم لشکر بیکاران قرار دارند. همواره این چنین تبلیغ می شود که اگر حقوق کارگران افزایش یابد، موسسات اقتصادی سود دهی خود را از دست می دهند و کارگران بیکار می شوند، اما افزایش حقوق مدیران که در دهه اخیر بر طبق آمار بیش از 400 برابر شده است، لطمه ای به تداوم کار موسسات اقتصادی نمی زند !! حال اگر به درستی و با دیدی عمیق تر به مساله بیکاری نگاه کنیم، مشاهده خواهیم کرد که مساله بیکاری امری است که ربطی به افزایش حقوق کارگران ندارد. بلکه نظام سرمایه داری از آن وحشت دارد که سود پرستی و زندگی انگلی صاحبان سرمایه مورد تعرض قرار گیرد. نگاهی به تاریخ ظهور و گسترش سرمایه داری این امر را ثابت می کند.

در ابتدای ظهور و گسترش سرمایه داری، چنین تصویری وجود داشت که با پیشرفت علم و دانش، و فن آوری نیاز به کار انسان کم می شود و ضرورتی وجود ندارد تا انسان ها از بام تا شام به کار مشغول شوند تا قوت لایموت به دست آورند. حقیقت آن است که ورود ماشین به زندگی انسان ها باید به میزان بسیار وسیعی به پیش برد زندگی انسان ها کمک کند و زندگی انسان ها را آسان تر کند، نه آنکه هر روز آن را مشکل تر کرده و آنان در حسرت آسایش گذشته روزگار بگذرانند. اگر دهقانی در یک مزرعه با بیل و وسایل کشت اولیه تنها می توانست به اندازه حداکثر دو برابر میزان مصرف خود و خانواده اش تولید کند، با پیشرفت ماشین آلات و تکنولوژی، یک کشاورزی صنعتی می تواند با به کارگیری چند نفر و ماشین آلات پیشرفته، برای صدها نفر مواد غذایی لازم تولید کند و اگر در صد سال پیش با یک ماشین ابزار ساده مکانیکی تنها می شد صد قطعه در روز تولید کرد و یا با یک مانوفاکتور ابتدایی تنها امکان تولید دو ارا به در روز بود. امروز با ماشین آلات پیشرفته با همان تعداد نیروی کار می توان ده ها و صدها برابر کالای غذایی و صنعتی و مایحتاج روزانه مردم را تولید کرد. به این ترتیب است که اگر سرمایه داری سود محوری خود را کنار بگذارد و یا وادارش کنیم که از آن دست بردارد (البته می دانیم که خود به خود کنار نخواهد گذارد، بلکه از درون بحران ها و زیر و بم ها و بن بست هایی که نظام سود محور هر روز برای خود ایجاد می کند، باید وادار به کنار گذاردن سود محوری شود) آن گاه خواهیم دانست که نه تنها مواد غذایی موجود در سطح کره زمین و تولید شده در زمین های کشاورزی موجود برای سیرکردن تمام انسان ها کافی است و زمین و مصالح ساختمانی برای ساختن سرپناهی برای همه ی افراد وجود دارد و تولید پارچه و لباس به آن اندازه هست که همگان را بپوشاند و آب های موجود در سطح کره زمین برای کشت و زرع و تهیه مواد غذایی و آشامیدنی ساکنان کره زمین بسیار بیش از نیاز است، بلکه بسیاری امکانات پیشرفت و گسترش بیشتر نیز در دسترس است... اگر در نظر آوریم که تنها درآمد یک صد نفر از افراد صاحب سرمایه تنها 280 میلیارد دلار است که این میزان درآمد برای تولید و تغذیه و سرمایه گذاری کافی است تا تمام کمبودهای زندگی یک میلیارد و دویست میلیون نفری را فراهم کنند که در فقر مطلق زندگی می کنند. علاوه بر آن اگر سود محوری و توسعه طلبی را کنار بگذاریم که آن هم برای افزایش سود است، و این میزان سرمایه را به جای به کار انداختن در کازینوها، قمارخانه ها و عشتکده ها و بریز و بپاش های تجملاتی و به کار گیری سلاح های کشتار انسان و لشکر کشی ها صرف تبلیغات فشن و... کردن به جای تفکر سود محورانه به سرمایه گذاری

مورد نیاز انسان ها بیاندیشیم، نه تنها گرسنه ای نخواهد ماند، بلکه بیکار نیز وجود نخواهد داشت.

در این حالت است که ضرورت کاهش ساعات کار مطرح می شود. به جای آنکه افراد را وادار کنیم که چندین ساعت اضافه کار کنند تا بتوانند زندگی ساده ای را بگذرانند و یا کودکان را مجبور به کارکنند تا سودها را افزایش دهند، با پایین آوردن ساعات کار افراد شاغل، زمان استراحت و فراغت بیشتری برای کلیه نیروی کار فراهم می شود و افراد بیکار نیز به کار گمارده می شوند.

در این صورت 6 ساعت کار در روز برای گذران زندگی کفایت می کند. همان گونه که در دهه 80-1970 این شعار از جانب برخی احزاب نیز مطرح می شد و برخی کشور ها برنامه کاهش ساعت کار را در دستور قرار داده بودند. اما پس از توسعه طلبی های جدید، به خصوص از دوران آغاز به اصطلاح جهانی سازی آنرا کنار گذاشتند و روز به روز بر فشار به نیروی کار افزودند. درحالی که نظام سرمایه داری در سه دهه اخیر تمام تلاش خود را به کار می برد تا با افزایش ساعات کار هر چه بیشتر سود خود را افزایش دهد و کارگران را به ریاضت اقتصادی و بیشتر کار کردن و کمتر مصرف کردن فرا می خواند، همه ی شواهد و آمارها حاکی از آن است که سود سرمایه داران و حقوق مدیران ارشد و پاداش ها و مزایای خدمت گزاران سود سرمایه هر روز افزایش می یابد و در حالی که کارگران و زحمتکشان را به مصرف کمتر انرژی دعوت می کنند، خود انرژی های کلان صرف می کنند، در جزایر دور افتاده برای خود امکانات شخصی می سازند، دریاها و جنگل ها را املای شخصی اعلام می کنند و بهترین امکانات زائد زندگی را برای اقلیتی ناچیز فراهم می کنند. علاوه بر آن سرمایه های متعلق به مردم را که از کار کارگران و زحمتکشان به دست آمده اند، صرف عیاشی ها و خوشگذرانی ها، مصرف بی حد و حصر مواد افیونی، مراکز تفریحی شخصی، فشن های مختلف، قمارخانه ها و ساخت سلاح های جنگی کشتار انسان، نیروهای نظامی و انتظامی و امنیتی می کنند تا جلو اعتراض تهی دستان و به فقر کشیده شدگان را بگیرند

پس نه تنها شش ساعت کار مفید کافی خواهد بود، بلکه امکان زندگی برای دیگران نیز فراهم خواهد شد و اوقات فراغت و تفریح و رسیدگی به زندگی انسانی برای همگان ایجاد خواهد شد. بدون آنکه جایی برای کسی تنگ شده باشد. جای زندگی برای همگان خواهد بود.

آنچه به عنوان بیکاری و ضرورت ریاضت کشی نیروی کار مطرح می شود، تنها برای حفظ سودها و زندگی انگل وار و حفظ سلطه سرمایه بر نیروی کار است.

زیرنویس ها :

1) قیمت اقلام قیمت به تومان بهمن ۱۳۹۰ / قیمت به تومان بهمن ۱۳۹۱

شکر یک کیلو ۱۰۰۰ / ۲۰۰۰

روغن خوراکی ۲۰۰۰ / ۴۵۰۰

لوبیا یک کیلو ۲۰۰۰ / ۶۰۰۰

گوشت گوسفند یک کیلو ۱۶۰۰۰ / ۲۶۰۰۰

روغن موتور یک لیتری ۲۰۰۰ / ۴۰۰۰

پسته یک کیلو ۱۶۰۰۰ / ۳۶۰۰۰

مغز بادام یک کیلو ۱۴۰۰۰ / ۲۹۰۰۰

بادام هندی یک کیلو ۱۶۰۰۰ / ۳۰۰۰۰

بلیط مترو ۲۵۰ / ۳۵۰

پنیز تبریز یک کیلو ۸۰۰۰ / ۱۴۰۰۰

برنج ایرانی یک کیلو ۳۰۰۰ / ۵۰۰۰

2) گزارش تابناک تاریخ انتشار 18/07/90 - عصر ایران 29/06/91 -
بیکاری در اندونزی 14/07 - www.asriran.com

3) یورو نیوز اخبار 12 شب 10/10/90

4) دنیای اقتصاد، شماره 1166 مترجم نیلوفر قدیری

5) <http://rt.com/usa/news/million-year-averag>

6) <http://www.ihelocals/31884/20110207>

www.huffingtonpost.com

www.policyallernaives.ca/silet

7) inn.ir/nsite

8) WWW.PERSIAN.TOOLZ

نگاهی به یگ گفتگو و دو رویکرد متضاد در برابر اتحادیه ها!



تقی روزبه

سؤالی که در برابر ما قرار دارد این است که آیا تشکل های کارگری باید ظرفی برای مبارزات طبقاتی و ضدسیستمی باشند و جهت گیری سوسیالیست ها در آن راستا باشد یا صرفا ظرفی برای چانه زنی های درون سیستمی؟

دربخورد با جایگاه اتحادیه های کارگری در تشکل طبقه کارگر، ماهیت اتحادیه ها و نحوه برخورد با آن از دیرباز دو رویکرد در میان چپ های ایران و البته در سطح جهان وجود داشته است. برشی از گفتگو و پرسش های شالگونی با سم گندین* (از فعالین سرشناس جنبش کارگری و از ویراستاران نشریه سوسیالیست رجیستر) نمونه بارزی از این دو رویکرد است. در نوشته حاضر نگاهی داریم به فرازهایی از این گفتگو و تمایز دو رویکرد.

پیش درآمد: اختلاف و مناقشه پیرامون ماهیت و جایگاه این نوع از تشکل های کارگری سابقه دیرین داشته و همواره چالش برانگیز بوده است. ضمن آن که در درون هر کدام از این رویکردها به نوبه خود سایه روشن های نظری متفاوتی وجود دارند، اما در اساس دو رویکرد اصلی در برابرهم صف آرائی کرده اند: دیدگاهی که آن را تشکل و ظرف طبیعی مبارزات اقتصادی و بهبودشرایط معیشتی و دستمزدی طبقه کارگرمی داند و حمایت همه جانبه ای از آن به عمل می آورد و دیدگاهی که بر این باور است بنیاد این نوع تشکل ها بر سازماندهی کارگران به مثابه مزدبگیران یعنی تولید کننده گان ارزش اضافی و سرمایه، و لاجرم به مثابه بخش لاینفکی از سازوکارهای نظام سرمایه داری بنا شده است و بهمین دلیل مستقل از سرمایه داری و سرمایه داران نیست و لو آن که استقلال صوری هم داشته باشد. ازهمین رو در اساس وابسته به سرمایه است و کارگران در چهارچوب نظم و قواعد سرمایه داری و سلسله مراتب آن و بطور یک جانبه بر مبنای بهبود دستمزدها سازمان می یابند. و بهمین دلیل بوروکراسی و ساختار بوروکراتیک، رأس فعال و بدنه منفعل و دنباله رو رهبران، بخش لاینفکی از آن است. و از آن جا که بر اساس منافع محلی و شغلی و

حرفه و نظایر آن سازمان داده می شوند، به محل رقابت کارگران بخش های مختلف تبدیل شده و ناتوان از جذب و دفاع از منافع عمومی طبقه و لایه های متنوع آن و از بیکاران، و لاجرم تأمین همبستگی طبقه بزرگ و متکثر مزد و حقوق بگیران و کلیه استثمار شونده ها است و در یک کلام اساسا شکل های سازش طبقاتی و نه مبارزه طبقاتی هستند. مارکس در زمان خود و در اوان پیدایش و نضج اتحادیه ها، یعنی در مقاطعی که جنبش کارگری علیه بورژوازی پامی گرفت و مشارکت آحاد طبقه و خصلت جنبشی آن قوی بود از آن ها حمایت می کرد، اما اتحادیه های مورد نظر مارکس تفاوت ماهوی داشت با اتحادیه های بوروکراتیک بعدی که توسط بورژوازی مصادره و مسخ گشت و به ابزاری زنی صرف تبدیل شد. مارکس آنقدر زنده نماند که تجربه مصادره شدن اتحادیه ها توسط بورژوازی را به بیند، گرچه در همان زمان هم او از برخی تنگ نظری ها و صنفی نگری ها که سبب می شد نتواند بخش های گوناگون طبقه کارگر را در خود جذب کند، اظهارنگرانی می کرد. اما در هر حال، همانطور که در قطعنامه کارگری مارکس هم صراحت دارد اتحادیه ها و البته هر نوع تشکل کارگری برای او دربرگیرنده هم مبارزه برای خواست های فوری و فرم در وضعیت بودند و هم دارای جهت گیری ضد سرمایه داری و ضدسیستمی. و جدائی این دو آن گونه که بعدها توسط مدافعان اتحادیه های اقتصادی با مثله کردن مبارزه طبقاتی تئوریزه شد، نمی توانست محلی از اعراب داشته باشد. در نزدا و مبارزه برای خواست های فوری در حکم نبردهای کوچک و مکتب مبارزه و تجربه، در راستای آمادگی برای نبردهای بزرگتر بود.

اگر کارگران محمل اصلی و متحقق کننده سوسیالیسم هستند، و سوسیالیسم تنها می تواند بدست آن ها و با مشارکت فعال و آگاهانه آن ها صورت گیرد، پس منطقا تشکل های توده ای، بدون آن که به مطالبات فوری بی اعتنا باشند اما باید واجد ظرفیت هایی فراتر از دغدغه مطالبات معیشتی روزمره باشند و گرنه مبارزه برای سوسیالیسم از همین امروز و به مثابه بدیل نظام بورژوائی به رؤیائی تأویل نشدنی تبدیل می گردد و یا به رسالتی بردوش نخبه گان رهبری کننده و توده های دنباله رو سپرده می شود، آن گونه که تحت عنوان "سوسیالیسم" از بالا تجربه گردید.

سؤالی که در برابر ما قرار دارد این است که آیا تشکل های کارگری باید طرفی برای مبارزات طبقاتی و ضدسیستمی باشند و جهت گیری سوسیالیست ها در آن راستا باشد یا صرفا طرفی برای چانه زنی های درون سیستمی؟. از این منظر تجربه طولانی عملکرد یک جانبه اتحادیه ها، آن را در ردیف نوع اول یعنی تشکل های رفرمیستی قرار می دهد.

با این ترتیب متأسفانه بندگان بخش بزرگی از چپ ها، حتی آن ها که در مقام سخن ادعای رادیکالیسم می کنند به نظام سرمایه داری بسته شده است و تضاد بین هدف و عمل در اوج است. در نزد آن ها مبارزه طبقاتی به امری مسخ شده یعنی به حوزه های جدا از هم اقتصادی که در اتحادیه ها جاری است و مبارزه سیاسی و نظری که گویا در سازمان های چپ و مارکسیستی و احزاب انقلابی در جریان است تبدیل می گردد که قرار است سوسیالیسم در صحنه های پرشکوه از سوی نخبگان در سینی طلائی تقدیم کارگران گردد. اما این نوع مثله کردن مبارزه طبقاتی و تبدیل کارگران به ابژه که در اساس توسط بورژوازی معماری می شود، جز بلاموضوع کردن سوسیالیسم و از نفس انداختن آن نیست. اگر قرار باشد برای سوسیالیسم به مثابه بدیل سرمایه داری و جهانی که در هر لحظه برای بوجود آوردنش باید مبارزه کرد، آیا سوسیالیسم به عنوان بدیل نظام سرمایه داری را می توان برشالوده ها و ساختارهای رفرمیستی بنا کرد؟ تجارب صورت گرفته و از جمله سوسیال دموکراسی در قرن بیستم و یا به نحو دیگری "سوسیالیسم دولتی و از بالا" پاسخ این سؤال را داده است.

در پایان این مقدمه و برای اجتناب از تطویل کلام به طور تلگرافی به چند نکته تکمیلی که در نوشته های دیگر به طور مبسوط تری به آن ها پرداخته ام، اشاره می کنم:

نخست آن که رفرمیستی بودن این نوع تشکل های کارگری توجیه کننده برخورد سکتاریستی و تخطئه گرایانه با آن ها وانکار برخی دست آوردهای محدود آن نیست. برعکس سوسیالیست ها و عناصر آگاه به موازات تلاش برای شکل دادن به اشکال مبارزه جویانه تر کارگری، تلاش می ورزند تا آن جا که ممکن است در این گونه اتحادیه ها با تقویت مواضع کارگران رادیکال تر و تقویت مجامع عمومی و پیوند آن ها با سایر تشکل ها و مجامع کارگری رادیکال تر و البته بر بستر تجارب و مبارزات جاری کارگران به تقویت ظرفیت های ضد سرمایه داری و عنصر مبارزه طبقاتی در این تشکل ها همت گمارند. به هر حال، چه از بیرون و چه در درون اتحادیه ها برخورد عناصر ضد سرمایه داری با این نوع تشکل ها، ملهم از دو راهبرد مبارزه علیه نظام کارمزدی و علیه بوروکراتیسم (و در جهت تقویت دموکراسی مستقیم و جایگاه مجامع عمومی و خصلت جنبشی آن) است.

دوم آن که تشکل امری فنی و غیرتاریخی و هم چون قوطی هائی ردیف شده در قفسه تاریخ نیست که بر حسب سلیقه و مقتضیات و با ارجاع به گذشته یکی از آن ها را انتخاب و تن پوش هروضعیتی کرد. بلکه

تبلور نوع رابطه انسان با انسان و متأثر از پویای این نوع مناسبات است و بهمین دلیل همواره با توسعه و پیشرفت وسائل تولیدی و آگاهی، اشکال نوینی از این شکل ها توسط تجربیات و جنبش های اجتماعی آفریده می شوند که حامل افزونه های در قیاس با گذشته هستند. اکنون همیشه فربه تر از گذشته است. بنابراین نمی توان بدون توجه به تحولات صورت پذیرفته، گذشته را بر حال و آینده یعنی تجربه مردگان را بر زندگان تحمیل نمود. در واقع اگر شکل، تبلور مناسبات اجتماعی انسان هاست و ابزاری برای هماهنگی آن ها به مثابه سوژه های خودرسان و خلاق است، قاعدتا باید تبلور عالی ترین شکل آن باشد، و همواره دستخوش تغییر و تحول است و توسط جنبش های مردمی البته با استفاده از تجارب و دست آوردها ساخته و پرداخته می شود. سوسیالیست ها نه قادرند مبارزه را خلق می کنند و نه اشکال سازمان یابی آن را. آن ها فقط در پروردن مبارزه موجود و تجربه و شفاف کردن مطالبات و انتقال تجربه و توانمندسازی کارگران برای پیشروی و روی پای خود ایستادن می توانند دخیل باشند. آن ها در هرجائی که قراردادارند، کاری جز تقویت مبارزه ضد سرمایه داری و فراتر رفتن از وضعیت با اتکاء به ظرفیت های بالقوه موجود ندارند.

سوم آن که به موازات تحولات بزرگ ساختاری در سرمایه داری و انقلاب سوم صنعتی و جهانی شدن آن، تغییرات عظیمی در ساختار و ترکیب و تنوع ابعاد طبقه کارگر، و از جمله تقویت وزنه کارفکری و خدماتی و ... بوجود آمده است که بیش از پیش بر ناهنگامی و ناهمخوانی نگاه سنتی با واقعیت های متحول زمانه جنبش کارگری در جهان امروز افزوده شده است. ناگفته نماند که در سازمان راه کارگر هم البته از مدتها پیش چنین اختلافاتی پیرامون ارزیابی از اتحادیه ها و "چه نوع تشکلی" وجود داشته و یکی از حوزه های اختلاف چه پیش از انشعاب و چه پس از آن را تشکیل می داده است و مطالب متعددی هم پیرامون آن نگاشته شده است. قطعنامه زیر متعلق به یکی از این گرایش هاست* . مشخصا ر.شالگونی از مدافعان پروپا قرص اتحادیه به مثابه شکل های اقتصادی کارگران بوده است. در گفتگوی وی با سم گندین هم چنین رویکردی به وضوح مشاهده می شود و ما شاهد تقابل دو رویکرد کاملا متضادی هستیم. گرچه در این گفتگوها نکات متعدد و جالب دیگری همچون اهمیت سازمان های فراکارخانه ای و محله ای علاوه بر سازماندهی محل کار، اهمیت استراتژیک کارگران بخش خدمات عمومی و اجتماعی، اهمیت اشتغال و مسأله بیکاری و کارگران غیررسمی، زنان و ... وجود دارد، اما تمرکز اصلی نوشته حاضر بر ماهیت اتحادیه ها و محدودیت های آن و اهمیت اشکال دیگر سازمان یابی به موازات آن

خواهد بود تا به سهم خویش زمینه های بحث و گفتگو پیرامون شکل یابی طبقه کارگر و نحوه برخورد اصولی با آن را که از دیرباز یکی از چالش های مهم طبقه کارگر و فعالین کارگری و مدافعان سوسیالیسم را تشکیل می داده است، تقویت کند.

سؤال اول- شالگونی: آیا مبارزات اقتصادی کارگران به خودی خود برای مارکسیست ها مهم است یا حتماً باید با رهبری سوسیالیست ها صورت گیرد؟.

چنان که در این پرسش آشکاراست در نزدپرسش گر نسبت کارگران و مارکسیست ها در چهارچوب رهبری و رهبری شونده قرار دارد و این البته چیزی جز چکیده درک جاافتاده رابطه حزب و طبقه در نگاه سنتی و برگرفته از جهان هرمی نیست.*

اما پاسخ سم به این سؤال در مجموع خود هشیارانه است. وی با تأکید بر اهمیت کارگران در مبارزه علیه سرمایه داری و محدودیت های آن ها در مبارزات روزمره، نقش مارکسیست ها را مقابله با این محدودیت ها تعریف می کند و نه در ستایش از آن ها:

“اگر سرمایه داری را می توان تغییرداد کارگران در محور پروژه تغییر آن خواهند بود. نفس ماهیت وجودشان تحت سرمایه داری به صورت روزمره باعث میشود وابسته به سرمایه باشند. در نتیجه این عنصر وابسته است. گاهی اوقات مبارزه شان محدود به منافع شخص خودشان می شود و میتوانند در گروه خودشان خیلی رزمنده باشند. به بیان دیگر به منافع تنها خودشان بپردازند، نه کل طبقه.”

همانطورکه ملاحظه می کنید تا اینجا تأکید می کند که کارگران در مبارزات جاری و روزمره خود هنوز وابسته به سرمایه هستند و این با نقش واقعی آن ها به عنوان محور پروژه تغییرجهان در تضاد است. حال به بیم در نقش مارکسیست ها چه می گوید؟

“نقش مارکسیست ها، که بسیار مهم است، این است که مارکسیست ها درک و تصویری از کل سرمایه داری را به مبارزه می آورند تا در این تصویرکلی ببیند که آن ها طبقه ای هستند با استقلال بالقوه که میتواند منجر به تغییر اجتماعی شود.”

پس نقش مارکسیست ها در راستای تلفیق مبارزات روزمره با مبارزات علیه کلیت سرمایه است. در ادامه می خوانیم: **“باید بدانیم که مارکسیست ها نمیتوانند مبارزات را اختراع کنند. آن ها متکی هستند به مقاومتی که از سوی خود کارگران نشان داده میشود. یعنی این که خود کارگران قابلیت سازماندهی خود را نشان بدهند. نقش مارکسیست ها آن است که با قرار گرفتن در مقابل محدودیت ها، بکوشند ظرفیت های مارکسیستی را توسعه بدهند، قدرت سازمانی و درکی را که وقتی**

کارگران به موانع بر می‌خورند به جای عقب رفتن، بیشتر پیش بروند. در نتیجه مسالهی رابطهی بین کارگران و مارکسیستها واقعا دوطرفه است. حیاتی است که ساختارهایی ساخته شود که کارگران بتوانند از طریق آنها دست به مبارزه بزنند. که کارگران ببینند تغییر اوضاع ممکن است، اعتمادی به این ساختارها و در نتیجه به خودشان داشته باشند. پس واقعا، مسأله بنیادین در تمام این قضایا سازماندهی است."

چنان که مشاهده می کنید در همین سوال اول سم به ضرورت ساختن ساختارهایی که بدون افزایش قابلیت سازماندهی خود کارگران ممکن نیست اشاره می کند. با این همه ر.شالگونی که پاسخ مورد نظر خود در مورد اهمیت مبارزات اقتصادی (درون سیستمی) و تشکل های مربوط به آن را نگرفته است، بار دیگر با تأکید بیشتر آن را مورد پرسش مجدد قرار می دهد:

سؤال دوم ر.شالگونی: با اشاره به این که دانش و تجربه شما برای کارگران و فعالین چپ ایرانی بسیار با ارزش است می پرسد آیا تجربه ای پیرامون مبارزات اقتصادی با سمتگیریهای سیاسی (مبارزات اقتصادی و سیاسی) توام با یکدیگر وجود دارد؟ و یا اینکه مبارزات اقتصادی به خودی خود هم لازم و مهم هستند؟ نظر شما در باره ی تجربیات طبقه کارگر در مبارزات اقتصادیشان در کشورهای مختلف چگونه بوده است؟ سم در پاسخ پس باین سؤال ابتدا توضیحات مهم و تقریبا مبسوطی پیرامون پی آمدهای تقلیل مبارزات کارگران به مبارزات اقتصادی و روزمره درپس از جنگ می دهد. در همین رابطه او از توهم دست یابی تدریجی به اهداف خود در نظام سرمایه داری و پایداری دست آوردها و حاشیه ای شدن چشمگیر چپ ها و مارکسیست ها در این دوره سخن می گوید. سرانجام به تغییرمسیر سرمایه داری و نئولیبرالیسم اشاره می کند که شکست بزرگی برای طبقه کارگر بوده است. علت این شکست را نیز آن می داند که کارگران در دوره قبلی بدلیل آن که در درون نظام جنگیده بودند به میزان زیادی از ظرفیت های خود برای مبارزه دست جمعی را از دست داده بودند. ارزیابی وی از شکست چپ و کارگران در این دوره، سیاست ورزی و مبارزه در چهارچوب نظام بوده است. تعرض نئولیبرالیسم نیز بی ارتباط با سیاست های چپ و کارگران در دوره ماقبل نئولیبرالیسم نبوده است. در ادامه می افزاید که نئولیبرالیسم علاوه بر حمله به اتحادیه ها، کارگران را درون سیستم نیز ادغام کرده است و فضایی ایجاد کرد تا کارگران از خود به مثابه ی فرد و نه به صورت دسته جمعی دفاع کنند. اینگونه ظرفیت جمعیشان را بیش از پیش از دست دادند. در نتیجه در

کشورهای غربی توسعه یافته کارگران بسیار ضعیف هستند. و این به سؤال شما در مورد مسائل اقتصادی و سیاسی می‌انجامد.

چنان که ملاحظه می‌کنید سم در پاسخ به سؤال پرسش کننده مبنی بر اهمیت مبارزات اقتصادی، تجربه کشورهای پیشرفته را در طی یک دوره طولانی برشمرده است تا نشان دهد که حاصل تکیه یک جانبه به مبارزه اقتصادی چه بلایی بر سر کارگران آورده است! در ادامه سم به بن بست موجود و اهمیت داشتن چشم انداز طبقاتی و اتخاذ سیاست از نوع دیگر برای برون رفتن از وضعیت اشاره می‌کند؛ در محیط امروز آن نوع مبارزاتی که پیش از این داشتیم، که کارگران فقط در محل کار مشخصی دست به مبارزه می‌زدند، یا در بخش مشخصی علیه کارفرمای مشخصی، دیگر به نتیجه نمی‌رسد. در دوره‌ی قبل وقتی کارگران به دستاوردها می‌رسیدند، اغلب به سایر بخش‌ها گسترانده می‌شد. امروز دیگر گسترانده نمی‌شود مگر این‌که کارگران چشم‌انداز طبقاتی وسیع‌تری داشته باشند. وقتی می‌گوییم چشم‌انداز طبقاتی وسیع‌تر منظورم فقط تمرکز بر سیاست نیست، که نوع دیگری از سیاست‌ورزی است. سپس با مطرح کردن دوگانه حزب و تشکل‌های اقتصادی و ماهیت نئولیبرالیستی احزاب سوسیال دموکراسی و نفی این نوع دوگانگی‌ها، بیش از پیش به قلب مسأله نزدیک می‌شود. "آنچه من از آن صحبت می‌کنم نیاز کارگران به پذیرفتن این واقعیت است که باید طبقه را بسازند، که نمی‌توانند تنها به مبارزه به عنوان افراد ادامه دهند. چه در بخش عمومی و چه در بخش خصوصی. و آن‌ها باید شروع به درک قدرت سرمایه در نظام سرمایه‌داری کنند و اگر دست به، به چالش کشیدن قدرت سرمایه نزنند همیشه در این تله گیر می‌کنند که «خوب، من چگونه باید از شغلم حفاظت کنم؟»، «باید رقابتی‌تری شویم؟»، «چگونه با بخش دولتی سر کنیم؟»، «باید مطمئن شویم بودجه‌ها متوازن هستند.» و تا وقتی که در منطق سرمایه گیر آمده باشیم، و از منطق فقط منظورم ایدئولوژی نیست که ساختارهای سرمایه است، نمی‌توانیم اوضاع را عوض کنیم. و این یعنی تلاش برای فکر راجع به این‌که باید چه ظرفیتی را به عنوان طبقه بسازیم که بتواند سرمایه را به چالش بکشد، که بتواند جریان سرمایه‌ی مالی را محدود کند، که بتواند علیه بانک‌ها قد علم کند، که بگوید شرکت‌ها نمی‌توانند حق دموکراتیک داشته باشند که خیلی راحت کارخانه‌ها را تعطیل کنند، که رقابت تنها راه سازماندهی جامعه نیست.

سؤال پیش روی اتحادیه‌ها و دلیل قرارگرفتن آن‌ها در موضع دفاعی "این آن نوع سؤالاتی است که جنبش اتحادیه‌های کارگری باید بپرسند و باید بگویم که این اتفاق نیافتاده است. با تعمیق این بحران، این

اتفاق شروع شده است. ما واقعا ضعف جنبش کارگری را از لحاظ اتفاقی که افتاد، - وقتی بحران مالی صورت گرفت- می بینیم. سرمایه باید به موضع دفاعی میرفت، باید مشروعیت خود را از دست می داد، اما در این کشورها، این کارگران بودند که به موضع دفاعی رفتند. بسیاری از این تغییرات دارد بیرون جهان توسعه یافته می افتد و در چیزهایی مثل «بهار عرب» که در واقع دارد به کارگران در کشورهای توسعه یافته الهام می دهد تا شروع به پرسیدن این سؤال بکنند که به کجا می روند، آیا ساختارهای کنونی مان کافی است یا نه؟ اما به نظرم هنوز در مرحله اولیه

هستیم. سرانجام ر. شالگونی هم در پرسش های خود به قلب مسأله یعنی ماهیت و جایگاه اتحادیه نزدیک شده و سؤال اصلی خود را مطرح می سازد.

سؤال سوم: بخش قابل توجهی از جریان های چپ ایرانی، اتحادیه های کارگری را شکل سازمانی رفرمیستی می دانند که در محدوده سرمایه داری می ماند و نمی تواند از آن فراتر برود. به همین دلیل با آن مخالفت می کنند و در مقابل آن خواهان ایجاد شوراهای کارگری یا کمیته های کارخانه یا مجامع عمومی کارخانه ها هستند. نظرتان در این باره چیست؟.

همانطور که در خطوط بالا اشاره کردم، تشکل صرفا امر فنی و یا غیرتاریخی نیست که بتوان از طاقچه تاریخ یکی از آن ها گزین کرد و بر تن خود کرد. گفتم که حال و آینده همیشه فربه تر از گذشته است. تاریخ مأموریت ساختن تشکیلات و نوع مبارزه را به نخبگان اعطاء نکرده است و سوسیالیسم مارکسی نیز سخت با این نوع مکاشفه ها بیگانه بوده است. مناسبات خلاق انسان ها را در اشکال منجمد شده و کلیشه شده نمی توان ریخت و قالب ریزی کرد. تجربه های تاریخی نیز برای این واقعیت که اشکال سازماندهی در متن جنبش ها ساخته و پرداخته می شود و غالبا هم نخبگان را با بداعت خود غافلگیری کند، هم چنان که در روسیه و یا کمون پاریس همه را غافلگیر کرد، صحه گذاشته است. کمونیست ها تمامی سعی و تلاش خود را بریسترزنده تجربه کارگران در راستای انکشاف ظرفیت های ضد سرمایه داری و تقویت نقش آفرینی مجامع عمومی و اعمال دموکراسی مستقیم و مشارکتی بکار می گیرند. در پاسخ به سؤال فوق سم آب پاکی را بر دغدغه های پرسش کننده که مدعی است از نظرات و نوشته های او بسی هم آموخته و برای کارگران و چپ ایران آموزنده است، می ریزد!

اتحادیه ها حتی سازمان های رفرمیستی خوبی هم نیستند!

“بر اساس تجربه و درک خود من، اتحادیه‌های کارگری اساساً سازمان‌هایی رفرمیست هستند. ساختار آنها طوری است که سازمان‌هایی رفرمیستی باشند. وقتی اتحادیه‌ای را سازمان می‌دهی، در واقع گروهی کوچک از کارگران است که می‌کوشند با کارفرمایان سر کنند و دنبال اصلاحات بلا فصل هستند. یکی از مشکلاتی که کارگران دارند این است که این‌ها حتی سازمان‌های رفرمیستی خوبی نیستند چرا که این ساختارها امروز حتی نمی‌توانند به اصلاحات شایسته برای کارگران دست پیدا کنند. کارگران باید به این فکر کنند که چگونه هم این سازمان‌ها را بسازند و رادیکالیزه کنند و هم به فکر ساختارهای کارگری جدیدی فرای اتحادیه‌ها باشند، اگر این اتحادیه‌ها قرار است سازمان‌های صرفاً رفرمیستی باشند.

دستورکار، ایجاد نوع جدید سازمان‌های کارگری و چگونگی آن است “در دهه ۱۹۳۰، که آخرین باری بود که در غرب بحرانی داشتیم که به اندازه‌ی این بحران عمیق بود، کارگران محدودیت‌های سازمان‌های حرفه‌محور خود را دیدند. این‌ها سازمان‌هایی بودند که اساساً بر پایه‌ی مهارتی مشخصی سازمان یافته بودند. کارگران در این میان سازمان‌های کارگری جدیدی ساختند که فرای مهارت‌ها بود و فرای جنسیت و نژاد و قومیت. کارگران دست به انواع تاکتیک‌های جدید مثل اعتصاب‌ها بست‌نشینی زدند. سوال امروز این است که بحران نشان داده این ساختارها چقدر ضعیف هستند و مسأله‌ی نوع جدید سازمان‌های کارگری را پیش گذاشته است و ما هنوز در زمینه‌ی این‌که چگونه خودمان را سازمان دهیم به چیز جدیدی نرسیده‌ایم. در زمینه‌ی سازمان‌های میانی، مثل مجامع کارگری در سطح محلی، شاید بتوانیم کمی صحبت کنیم. خلاصه پاسخ من به این سؤال این است که اتحادیه‌ها سازمان‌هایی رفرمیستی هستند، اما آن‌ها فضایی هستند که کارگران در آن دست به مبارزه می‌زنند، و فضایی که در آن می‌توانند آموزش ببینند. کاری که چپ باید بکند این است که از شوراهای محلی حمایت کند اما باید راهی پیدا کند که این‌ها را فرا سوی محل‌ها و فراسوی اتحادیه‌ها پیوند بزند. نه این‌که فقط آن‌ها را به عنوان هسته‌ی رزمنده ببیند، چون این سازمان‌های محلی هم محدود هستند. باید راهی برای پیوند زدن به آن‌ها با شبکه‌ای از فعالین کارگری در سراسر جامعه پیدا کند. تا شروع کنیم به حرکت به سمت طبقه و بینیم که چگونه می‌توانیم جریانی در هر اتحادیه‌ای داشته باشیم که مسائل رادیکال و مسائل طبقاتی و استراتژی‌های رادیکال را به اتحادیه می‌آورد. منظور از این حرف این نیست که اتحادیه‌ها دیگر سازمان‌های رفرمیستی نخواهند بود، که این است که ،امکان‌های اتحادیه‌ها را

بیشتر به این سمت هل می‌دهیم و در ضمن کادرهایی از کارگران در سطح محلی می‌سازیم که این قابلیت را داشته باشند که شروع به فکر در این مورد و ساختن سازمان‌هایی کنند که می‌توانند فرای خود اتحادیه‌ها پیشروی کنند، و این سازمان‌های محلی خودشان منابع زیادی ندارند و ارتباط‌های زیادی ندارند. آن‌ها به نوعی سازمان‌های بیرونی نیاز دارند که به آن‌ها از لحاظ تحلیل، از لحاظ منابع، از لحاظ ارتباطات کمک کنند چرا که در غیر این صورت نوع منابعی که رهبری کارگری و بوروکرات‌های اتحادیه‌ها دارند بر آن‌ها غلبه می‌یابد.

همان‌طور که مشاهده می‌شود، سم با نقد سازمان‌های موجود کارگری، اتحادیه‌ها و رفرمیستی بودن آن‌ها، بدون آن که خود را موظف به انتخاب از قفسه تاریخ بکند، به شکل‌گیری سازمان‌هایی فرااتحادیه‌ای و از نوع هم ضد سرمایه داری و ایجاد شبکه‌ای سراسری و درمقیاس طبقه می‌اندیشد و در جستجوی راهی برای آوردن استراتژی رادیکال به درون اتحادیه‌ها به عنوان نیروی فشار باهدف هل دادن امکانات آن به سوی اهداف جنبش ضدسرمایه داری، و البته با وقوف به ابهامات و سؤالات بیشماری در برابر یافتن و اتخاذ هر مسیر تازه‌ای قد علم می‌کند و اهمیت نقد و پرسش‌گری و اندیشیدن و پیش رفتن بر بستر پراتیک اجتماعی و آزمون و خطای آن، اگر قرار باشد لباس تنگ گذشته را برتن اکنون نکنیم، و اگر نخواهیم به کشف و شهود نخبگان دخیل به بندیم، راهی جز پرسشگری و فکرکردن و تجربه کردن و بهره گرفتن از خرد جمعی و پیش رفتن بر پایه آن‌ها وجود ندارد.

ر. شالگونی که در برابر موضع صریح سم در مورد ماهیت اتحادیه‌ها غافلگیر شده است، دفاع خود از اتحادیه‌ها را در قالب سؤال زیر مطرح می‌کند: آن‌طور که من میدانم اتحادیه‌های کارگری اشکال جهانی سازمان‌های کارگری هستند که در سطوح اقتصادی مبارزه می‌کنند، نمی‌دانم آیا نمونه‌های مهمی از اشکال دیگر سازمانی که موفقیت‌های باارزش و قابل توجهی بدست آورده باشند وجود دارد؟ آن گونه که من میدانم، اتحادیه‌های کارگری چیزی بسیار بسیار عادی هستند. اگر اشتباه می‌کنم، می‌خواهم رفیق سم مرا اصلاح کند.

سم نیز به نوبه خود پاسخ اش را با سؤالی همراه می‌کند. چکیده پاسخ او چنین است. "من با شما موافق هستم. شکل اتحادیه‌ی کارگری همگانی بوده است. سؤالی که من می‌پرسم این است که آیا به جایی رسیده‌ایم که بتوانیم محدودیت شکل اتحادیه‌ی کارگری را ببینیم تا به چیز دیگری برای تقویت شکل اتحادیه‌ی کارگری و فراتر رفتن از آن برسیم یا نه؟ حالا اگر در موقعیتی باشیم که داشتن حزب انقلابی اصلاً در برنامه نیست باید چه کنیم؟ در موقعیتی که خود چپ، خود سوسیالیست‌ها، همانقدر شکست خورده‌اند که اتحادیه‌های کارگری، این

مسأله مهمی است که باید به آن فکر کنیم اما همان‌جور که شما می‌گویید مسأله جدیدی است و نه چیزی که در خیلی جاها وجود دارد. و آنچه من امید دارم از دل این بحران اتفاق بیافتد و به نظرم در هر کشور باید به فکر این باشیم، این است که ببینیم در هر شرایط چگونه می‌توانیم به فکر چیزی جدید باشیم. نه فقط آن کاری که قبلاً می‌کردیم، که تلاشی کمی سخت‌تر. و به نظرم آن چه که همه‌جا باید در دستور کار قرار بگیرد، این است که اشکال جدید سازمانی به چه معنی هستند؟ در شرایطی که بیشتر کارگران در اتحادیه‌ها نیستند، چرا به فکر ساختن سازمان‌هایی در سطح شهری و در سطح محلی نباشیم که بتواند کارگران را گرد هم بیاورد، چه آن‌هایی که در اتحادیه‌ها هستند و چه آن‌هایی که نیستند و بتواند در مورد منافع تمام آن‌ها صحبت کند. به عنوان کارگران، به عنوان مردمان نگران سلامتی، نگران محیط زیست، نگران حمل و نقل، در مورد سیاستی که ضد سرمایه‌داری باشد و مسأله‌ی سوسیالیسم را دوباره در برنامه‌ها قرار دهیم چرا که این مسأله کنار رفته است. و در جایی دیگر از گفتگوی خودمی گوید نکته دیگر این است که باید خیلی مستقیم به قدرت برخورد کنیم. و یکی از مسائل حیاتی در غرب قدرت مالیه است. باید مسأله‌ی کنترل مالیه و بانک‌ها را مطرح کنیم.”.

سؤال چهارم: علل اصلی غلبه رفرمیسم و بوروکراتیسم در بسیاری از اتحادیه‌های کارگری چیست؟ و چگونه می‌شود با آن مقابله کرد؟ آن چه که در پاسخ جلب توجه می‌کند، آن است که چپ سنتی معمولاً وقتی سخن از بوروکراسی می‌شود، آن را به مثابه یک بیماری امری باصطلاح عرضی و حادث و نه ذاتی و ساختاری می‌بیند که گویا می‌توان آن را برطرف کرد (همان‌طور که استقلال و وابستگی را نیز امری شکلی می‌داند و نه در وابستگی ذاتی این نوع تشکل‌ها به سرمایه).

سم : ادبیات مفصلی در مورد بوروکراسی در اتحادیه‌های کارگری و فاسد شدن رهبران آن‌ها و نزدیک‌تر شدنشان به بورژوازی موجود است. آنچه من می‌خواهم بر آن تاکید کنم این است که قضیه به خود اتحادیه‌ها هم بر می‌گردد و فقط رهبران نیستند. تا جایی که این‌ها خود را به عنوان سازمان‌های ابزاری می‌بینند یعنی سازمان‌هایی که تنها می‌کوشند چیزی برای اعضای خودشان در چارچوب سرمایه‌داری به دست بیاورند، مناسب ایجاد این نوع بوروکراتیسم خواهند بود. رهبران هم فقط آنقدر دموکراسی و مشارکت کارگری می‌خواهند که بتوانند اعتصاب‌هایی سازمان دهند و کاری کنند که مدیریت شرکت آن‌ها را جدی بگیرد. اما این رهبران هیچوقت علاقمند به آن نوع ظرفیت‌ها و درکی که کارگران در صورت تغییر جامعه باید داشته باشند نیستند. این‌جا است که مسأله‌ی دموکراسی حاشیه‌ای می‌شود.

سؤال پنجم ر.شالگونی مطعوف به شرایط استبدای حاکم برایان است. و این که مبارزه برای اتحادیه های کارگری و تشکل های مستقل درچنین شرایطی خود یک مبارزه سیاسی مهمی است. بنابراین فکر نمی کنم در چنین شرایطی بورکراسی و اصلاحات خیلی معمول و کارآمد باشد.

گرچه این گفتگو و پرسش و پاسخ با دفاع از اتحادیه به مثابه ظرف اقتصادی مبارزه طبقه کارگر شروع شد، اما در پایان خود با پیوند تنگاتنگ عرصه اقتصادی و سیاسی در اتحادیه ها گره خورد! از این نکته که بگذریم، چنان که در استدلال ر.شالگونی دیده می شود، شرایط ویژه ایران اولاً منفک از شرایط حاکم برجهان سرمایه داری و کشورهای غربی تلقی شده است و نه به مثابه خود ویژگی هائی در چهارچوب عملکرد عمومی نظام سرمایه داری جهانی، و ثانیاً بوروکراتیسم و فرمیسم نه امر ذاتی این نوع تشکل ها بلکه تابعی از شرایط سیاسی است. اگر در سطح جهانی بفرض نتوان از این نوع سازمان ها بدلیل فرمیسم و محدودیت های غالب برآن ها به مثابه تشکل طبقه و مبارزه علیه نظام سرمایه داری و سوسیالیسم دفاع کرد، اما لااقل می توان در ایران استبدادی با طیب خاطر و وجدان آسوده از آن دفاع کرد. غافل از آن که مبارزه قاطع علیه استبداد و حتی برای آزادی های سیاسی و بطورکلی شکل مبارزه بی توجه به محتوای آن ها، الزاماً به معنی مبارزه انقلابی و غیرفرمیستی علیه سیستم حاکم و نظام سرمایه داری نیست. مثلاً مبارزات سولیداریته درلهستان و موارد دیگر گواه برآن است. کما این که بسیاری از لایه های بورژوازی در ایران و کشورهای منطقه و جهان نیزعلیه اشکال معینی از استبداد حتی تا سرحد مبارزات مسلحانه و سرنگونی آن پیش می روند. بدون آن شکل مبارزه الزاماً ماهیت فرمیستی مبارزات و اهداف آن ها و یا خطربوروکراتیسم را منتفی سازد. اما نکات اصلی و تلخیص شده سم به سؤال و نظر مطرح شده در بالا را می توانیم در عبارت زیر مشاهده کنیم:

“بر اساس تجربه ی ما، ضعف سازماندهی اتحادیه ها فضایی که - خیلی - در آن می خواستند سازماندهی کنند نبوده بلکه مسالهی طبقاتی بوده است. اگر اتحادیه ها دارند به این دلیل سازماندهی می کنند که می کوشند اعضای بیشتری جلب کنند تا نهادشان را قوی تر کنند، بوروکراسی شان را تقویت کنند، یعنی خلاصه تنها برای این که منابع مالی بیشتری جمع کنند، خوب مشکل همین جا است. مثلاً وقتی به اتحادیه ها در دهی ۳۰ نگاه می کنیم که اتحادیه های صنعتی تازه دارند در آمریکای شمالی پا می گیرند، در آن زمان میزان مشخصی از بوروکراتیسم موجود بود اما این واقعیت که کارگران برای سازمان های خود می جنگیدند و این واقعیت که کارگران برای رسیدن به آن باید

بسیج می‌شدند و خود رهبران هم داشتند نظام را به چالش می‌کشیدند، به این معنی بود که در آن زمان صحبت از نوع دیگری از فعالیت اتحادیه‌ای بود. مشکل اینجا بود که با استحکام یافتن آن نوع فعالیت اتحادیه‌ای و بلوغ یافتن آن و نهادینه شدن آن، مبارزه‌ی اصلی برای نفس داشتن اتحادیه و استفاده از آن برای نمایندگی اعضا خودش به ایجاد نوعی بوروکراتیسم انجامید. و واقعیت اینجا است که اتحادیه‌ها حتی در فضای به میزان مشخصی از دموکراسی در جوامع سرمایه‌داری، از سازماندهی خود بازمانده‌اند. نکته اصلی به زعم سم آن است که: وقتی شروع کنی به دیدن سازماندهی به عنوان ساختن طبقه‌ی کارگر خیلی چیزها عوض می‌شود... یکی از مشکلاتی که در آمریکای شمالی داشته‌ایم این است که نمی‌توانیم در بخش‌های جدید پیشروی کنیم چرا که اتحادیه‌ها دارند با یکدیگر رقابت می‌کنند. مدام پا رو پای همدیگر می‌گذارند... آنچه اتحادیه‌ها نگران آن هستند دستمزدی است که بخاطر آن شغل دریافت می‌کنی. در نتیجه اتحادیه‌ها در واقع به مسأله اصلی که کارگران نگران آن هستند، یعنی داشتن شغل، پاسخ نمی‌دهند...". البته سم در خلال صحبت خود خود بارها تأکید می‌کند که منظورش قراردادن سازماندهی محله و محل کار در برابر یکدیگر نیست. برعکس بخشی از آن تفکر در مورد طبقه‌ی کارگر، به عنوان طبقه، (به معنی آن است) که هم در محل کار وجود دارد و هم خارج از آن. هم چنان که خاطرنشان می‌کند تأکیدش بر بوروکراتیسم درون اتحادیه‌های کارگری به معنی نفی نقش دموکراتیک آن‌ها در قیاس با سایر نهادهای بورژوائی نیست.

۲۰۱۳-۰۲-۰۸ ۲۰-۱۱-۱۳۹۱

<http://taghi-roozbeh.blogspot.com>

<http://www.rahekargar.net/browsf.php?cId=۱۰۷۳&Id=۲۵&pgn>

<http://www.rahekaregar.com/maghalat/۲۰۱۲/۰۷/۲۸/sazemanyabi.pdf>

*- جهان هرمی جهانی است که در آن بجای طبقه کارگر، احزاب و رهبران و نخبگان به عنوان کنش‌گران و سوژه‌های تاریخی نقش آفرین هستند و دموکراسی جز دموکراسی با واسطه و تفویض شده معنائی ندارد. جهان هرمی بر گرفته از نظام طبقاتی است که بدون نظم مبتنی بر سلسه مراتب و از بالا تا پایین و در تمامی نسوج و یاخته‌های مناسبات اجتماعی و در تمامی سطوح ریزو درشت، همانطور که زمانی تصور گردش

منظومه شمسی بدون مرکزیت زمین قابل تصور نبود، پوچ و بی معنا است. واژه گان و مفاهیم این دوجهان بالکل متفاوت بوده و درک مشترکی از آن ها وجود ندارد.

*- درباره سازمان یابی کارگران

۱ — مبارزه توده ای از بطن زندگی جاری بر سر خواسته های مستقیم و روزمره و یعنی از درون مناسبات سرمایه داری آغاز میشود. این مبارزه اما هم چون یک روند (پروسه) جریان دارد؛ در این روند بخش های مختلف طبقه بزرگ ما، طبقه کارگر، یعنی نیروی مبارزه علیه سرمایه داری، بسته به وضعیت و شرایط مبارزاتی خود در هر لحظه هم درگیر مبارزه بر علیه این مناسبات میشوند و هم می توانند برای رهایی و پشت سر گذاشتن این مناسبات آدمی خواری بکنند. ما که از همین امروز برای سوسیالیسم و کمونیسم مبارزه میکنیم تلاش می کنیم تا جریان این پروسه روان و مداوم باشد؛ تاجنبه های مختلف آن بر بستر مبارزه علیه مناسبات سرمایه داری گسترش یابد و از آن فراتر رود. برخلاف رفرمیست ها با بهانه "مراحل"، "دوره بندی" و هر توجیه دیگری آن را در چهارچوب مناسبات اجتماعی سرمایه داری محدود نمی کنیم. نه این پروسه را تقطیع می کنیم و نه نیروهای آن را منفک و متمایز می کنیم.

این منطق مبارزه، یعنی درهم تنیدن وجوه گوناگون اقتصادی و سیاسی و نظری و اشکال گوناگون مبارزه طبقاتی، در هر لحظه از روند سازمانیابی کارگران نیز حاکم است. سازمان یابی کارگران زمانی بر منطق مبارزه طبقاتی برای رهایی کارگران استوار است که وجوه گوناگون مبارزه طبقه بزرگ کارگر را تجزیه نکرده و برای هر کدام ریل جداگانه و تشکل خاص و جداگانه اختراع نکند. دقیقاً بر مبنای همین درهم تنیدگی است که استقلال واقعی و طبقاتی کارگران از بورژوازی و سیاست های آن معنا می یابد.

مبارزه طبقاتی علیه سرمایه داری در عین حال شامل مبارزه درونی علیه انشقاق و تبعیض های گوناگون در میان صفوف طبقه کارگر بویژه علیه تبعیض جنسیتی بین زحمتکشان زن و مرد و بین کارگران متعلق به قوم ها و ملیتها و عقاید مختلف شده و هم چنین مبارزه علیه تخریب محیط زیست توسط سرمایه داری را نیز در بر می گیرد.

دوام سرمایه داری بر پراکندگی و دامن زدن به رقابت کارگران و محصور ماندن مبارزات آنان در محدوده تنگ کارگاه های منفرد و یا حوزه های جداگانه کارمندی است و بیشتر از آن در موجودیت انسانها در قالب "فروشنده نیروی کار" است و در عدم فرارویی مبارزات به اتحاد بزرگ طبقه کارگر، برغم گوناگونی لایه های آن، برای لغو کار مزدی و نفی طبقات ریشه دارد. از اینروست که مبارزه برای افزایش دستمزد و

کاهش ساعت کار و در یک کلام رفرفرم‌هایی در چهارچوب سیستم کار مزدی هر چند بخش جدا ناپذیر از مبارزه چند وجهی جنبش کارگری است و به نوبه خود میتواند برای گسترش اتحاد و توانمندی کارگران دستاوردی باشد، اما بدون تلاش همزمان بخش‌های آگاه‌تر کارگران که در جنبش‌های زنده و متنوع توده کار و زحمت حضور دارند، برای پیش‌روی این نبردهای پراکنده در راستای رهایی و فراتر رفتن از سرمایه داری حتی این دستاوردهای محدود نیز دوامی نخواهد داشت.

اکنون و بویژه در شرایطی که در کشور بحران سیاسی دامنه داری تداوم دارد و مناسبات پوسیده سرمایه داری فقر، بیکاری و اختلاف طبقاتی را شدت بی سابقه بخشیده است، در شرایطی که در سطح جهانی رشد مبارزات ضد سیستمی را بطور هم‌زمان و بی سابقه در کشورهای پیش‌رفته و پیرامونی سرمایه داری شاهدیم و سرمایه داری رادر بحرانی حاد می‌بینیم، پیوند وجوه گوناگون مبارزه طبقاتی که همواره ضروری است از شرایط مساعد تری برخوردار شده است. توجه به تجربه مردمی که در بسیاری از مناطق به ویژه در آمریکای لاتین و اروپا که "دمکراسی موجود" و ساختار سیاسی آن یعنی "نمایندگی" و پارلمان را مناسب اعمال اراده خود نمی‌دانند و آن را رد می‌کنند و به دنبال اعمال اراده خود با "دمکراسی مستقیم" هستند و دمکراسی واقعی شعار آنهاست، راهگشاست و می‌تواند از تکرار راه‌های بن‌بست جلوگیری. با تقویت همبستگی بین المللی مبارزات کارگران، این روند با زهم شتاب بیشتری می‌گیرد.

با این همه ما علیرغم مخالفت با محدود ماندن در مناسبات موجود، نمی‌توانیم و نباید آن بخش‌های توده‌ها را که به‌دلیل مبارزه خود را به خواست‌های رفرفرمی محدود میکنند از جنبش حذف و طرد کنیم و برعکس از مبارزه آنها هم حمایت می‌کنیم. ما این همه را با درمیان گذاشتن منافع مشترک بخش‌های مختلف توده عظیم کار و زحمت، علیرغم تفاوت‌ها و گونه‌گونی آنها در درون جنبش جاری توده‌ای پیش‌می‌بریم و این همبستگی را با شکستن مرزهای کشوری سرمایه داری، در سطح جهانی پی‌می‌گیریم.

۲- برای آنکه پروسه مبارزاتی طبقاتی- توده‌ای جاری باشد و در مناسبات سرمایه داری محدود نماند، علاوه بر محتوا فرم سازمان‌یابی و شکل مبارزاتی نمی‌تواند از منطق سازماندهی و فرم‌های تشکل در مناسبات سرمایه داری پیروی کند. ما نباید آن فرم تشکل که سرمایه داری و دولت‌های آن به ما تحمیل کرده و میکند، یاد داده و یاد گرفته ایم و به آنها عادت کرده ایم را جاودانه انگاریم و به غیر از آن نوع را برای پیش‌برد مبارزه جمعی امان غیرممکن بدانیم.

برعکس باید منطق سازماندهی و فرم های شکل جامعه طبقاتی را نفی کنیم و با استفاده از تجربه هایی که در تاریخ مبارزه امان داشته ایم و با تلاش پیگیر آن نوع شکل هایی را بوجود آوریم که گشاینده راه به سمت افق های مبارزاتی ما باشد.

ما که برآنیم که سوسیالیسم برعکس همه نظام های جوامع طبقاتی فقط از پائین و توسط مداخله فعال خود کارگران و استثمارشوندگان ساخته میشود، نمی توانیم بر منطق سازمانی و شکل "از بالا به پائین" و سلسله مراتبی و عمودی یعنی منطقی که با تثبیت "نهادهای" و روال های تاکنونی که چیزی جز بوروکراسی و مناسبات بوروکراتیک نیست، حرکت کنیم. بلکه برعکس به شکل های افقی که به دخالت آحاد توده ها راه میدهد نیاز داریم. تاکید بر شکل های افقی در عین حال به معنای پذیرش پلورالیسم و واقعیت گرایش ها و شکل های متنوع مبارزاتی کارگران و تحکیم هماهنگی و همبستگی آنان بر اساس اشتراکات برغم تمایزات آنها است. پذیرش پلورالیزم و گوناگونی در اشکال سازمان یابی با توجه به تنوع بسیار گسترده مزد و حقوق بگیران رسمی ، شاغلین و بیکاران ، کارگران موقت ، نیمه وقت ، انواع فعالین در کار خانگی و کارگاه های خانوادگی و که در فاز جهان گستری سرمایه دامنه آن رو به گسترش است ، ضرورتی اجتناب ناپذیر است.

ما که برآنیم که کمونیسم جنبش خودرہانی است و براساس مبارزه کنشگران و دخالت مستقیم و آگاهانه توده ای در هر جنبه مبارزه شکل می گیرد، نمی توانیم بر سیستم "نمایندگی" که حتا در بهترین حالت دموکراتیک خود ، نمایندگان را فعال مایشاء می کند و توده را کنش پذیر و "پیرو" می سازد اکتفا کنیم. این سیستمی است که همیشه در زمانی که خواست شکل مستقل در اثر مبارزه به سرمایه و دولت های آن تحمیل می شود، از جانب آنها طرح و پذیرفته می شود. چرا که با "سیستم سلسله مراتبی" اجتماعی آن ها منطبق است و میتوان با "نمایندگان" دور از چشم توده ها به مذاکره و معامله نشست. برعکس ما به فرمی از شکل نیاز داریم که همه چیز در حضور توده ها و با بیشترین دخالت مستقیم و مشارکتی و درمجامع عمومی آنها شکل گیرد. ما به شکل هایی نیاز داریم که در آن بحای چهره شدن "چهره ها" و "رهبران" و فعال مایشائی "نخبگان"، صحنه عمل مستقیم و فعالانه همان هایی شود که در مناسبات طبقاتی با عنوان "عوام" و "نادان" و غیره تحقیر میشوند؛ تا با عمل مستقیم و مشترک و با بهره گیری از امکانات و تلاش های یکدیگر توانا شده و خود رہانی را به جای "رها شدن" تجربه کرده و متحقق کنیم . گونه ای از شکل و سازمان یابی که در شرایط سرکوب هم بیشترین کارآیی را دارد. چرا که بر محدودی از فعالین استوار نیست که با حذف یا در بند کشیدن آنها همه چیز

۳ - اتحادیه های متعارف و رایج کارگری ، همیشه خود را در چهارچوب مناسبات سرمایه داری و قوانین موجود آن تعریف کرده و مبارزه را به رفرم محدود می کنند. حتا آنها هم که عنوان "سرخ" گرفته اند گستره مبارزه شان به بیش از مبارزه با استبداد و آپارتاید و غیره کشیده نشده و اساسا متوجه شکستن این دیواره بوده است. اتحادیه ها و سندیکاهاى رایج به لحاظ سازماندهی و ساختار با منطق سازماندهی جامعه سرمایه داری منطبق اند. ازاین رو آنها برپایه تداوم سیستم کارگر به مثابه فروشنده نیروی کار و نه نفی این سیستم برای رهائی کار سازمان می یابند و بهمین دلیل در ساختار عمومی این جوامع جذب و حل می شوند. البته این رویکرد به مواضع حاکم، رسمی و تعریف شده آنها برمی گردد و به معنی نادیده گرفتن زمینه های مبارزه توده ای رادیکال و ازپائین علیه سیستم حاکم و نیز ساختارها و سیاست های رسمی این اتحادیه ها توسط بخش هائی از توده های کارگرموجود در این نوع تشکل ها که بویژه در مواقع تشدید بحران سرمایه داری صورت می گیرد نیست.

علاوه بر اینها اتحادیه ها خود را اساسا به مبارزه در محل کار محدود می کنند. حالا سالهاست که با واکنش سرمایه در برابر مبارزات کارگری و تغییرات در ساختار کاروتولید، محل کار علیرغم اهمیت آن دیگر آن نقش محوری سابق را ندارد.

براین اساس اتحادیه ها نمی توانند تشکل های مناسب مبارزه طبقاتی و مورد نظر ما باشند. اما همانطور که در بند ۱ آمد ما با هر سطح از مبارزه آنان و یا هر تشکلی باهرنامی با همان محتوا، در جنبش مبارزه علیه سرمایه داری و بهبود شرایط زیستی خود همراهی میکنیم و بویژه از آنها در برابر هر نوع فشار و سرکوب؛ حمایت قاطع می کنیم و به سهم خویش در رادیکالیزه کردن و فراتر رفتن مبارزه از چهارچوب "رفرم درسیستم" به "مبارزه علیه سیستم" می کوشیم. ما بدون آنکه عناوین و نام ها را عمده کنیم، اساسا بر نقد مضمونی و کارکرد تا کنونی مبارزه اتحادیه های رایج و تجربه شده تاکید داریم. اما در عین حال که با نوع دیگر سازماندهی که در بالا بر شمردیم — فارغ از نام گذاری و با تاکید بر محتوا و اشکال افقی — همراه هستیم و برای تقویت و فراگیر شدن آن ها تلاش می کنیم، هم زمان برای همکاری با انواع تشکل های کارگری تا آنجا که در مبارزه علیه سرمایه حرکت میکنند، برپایه اشتراکات و گسترش اتحاد صفوف طبقاتی تلاش میکنیم.

اعتراض سندیکای کارگران شرکت واحد به پیش نویس قانون کار و تامین اجتماعی

کارگران و زحمتکشان این سرزمین که بار اصلی کار و تولید و  سازندگی و خدمت رسانی به جامعه را به دوش می‌کشند همچنان از حقوق عمومی نظیر حق داشتن سندیکای مستقل و حق تجمع و اعتراض و راه پیمایی و اعتصاب، که در اکثر کشورهای متمدن و پیشرفته جهان پذیرفته شده و هر روز در رسانه‌های داخلی و خارجی منتشر می‌شود، محروم بوده و هستند

متن بیانیه :

کارگران و زحمتکشان ایران که در چنین روزها و هفته‌هایی در سال ۱۳۵۷ با هزاران امید و آرزو به منظور دست یافتن به شرایط بهتر کار و زندگی و برقراری عدالت اجتماعی مبارزات خود را که از ماه‌ها پیش شدت یافته بود به اوج رسانده و با این اندیشه که قولهای داده شده به آن‌ها در جریان مبارزات انقلابی به واقعیت تبدیل خواهد شد بزرگ‌ترین اعتراضات و اعتصابات را برگزار کردند که به گواهی همه ناظرین آگاه این اعتصابات و اعتراضات کارگران و دیگر زحمتکشان بود که پیروزی نهایی مردم ایران را در گذر از رژیم پیشین رقم زد و پس از حمله ارتش متجاوز عراق به مرزهای میهن و آغاز جنگ باز هم این کارگران و زحمتکشان و فرزندان‌شان بودند که بیشترین سهم از جان و مال و آسایش خویش را در راه دفاع از مردم و میهن پرداختند.

اما امروز به گواهی آمار و ارقام منتشره از سوی مراکز حکومتی، بیشترین سهم از فشار گرانی و تورم و بیکاری و نگرانی از آینده به کارگران و زحمتکشان رسیده و می‌رسد و آن‌ها در شرایط سهمگین، دشوار و کمر شکن تحریم هاوندانم کاری‌ها بیش از پیش باز هم سهم بیشتری را می‌پردازند و عجا در چنین اوضاع و احوال طوفان خیز گرانی، تورم و کمبود، طرح پیش نویس قانون کار و تامین اجتماعی که شرایط را بر کارگران و زحمتکشان و بازنشستگان کارگری بدتر از قبل می‌کند

به مجلس میرود و اعتراض هزاران هزار کارگر در این باره نادیده و ناشنیده گرفته میشود.

کارگران و زحمتکشان این سرزمین که بار اصلی کار و تولید و سازندگی و خدمت رسانی به جامعه را به دوش میکشند همچنان از حقوق عمومی نظیر حق داشتن سندیکای مستقل و حق تجمع و اعتراض و راه پیمایی و اعتصاب، که در اکثر کشورهای متمدن و پیشرفته جهان پذیرفته شده و هر روز در رسانه‌های داخلی و خارجی منتشر میشود، محروم بوده و هستند و این محرومیت در حالی است که بنا بر قوانین و مقاوله نامه‌های سازمان بین‌المللی کار به ویژه مقاوله نامه‌های ۸۷ و ۹۸ که از عضویت کشورمان در آن بیش از پنجاه سال می‌گذرد، مسئولان موظف و مکلف به رعایت آن‌ها می‌باشند.

سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه به عنوان نهادی مستقل که دل در گروی خوشبختی و سربلندی عموم مردم ایران به ویژه کارگران و زحمتکشان دارد و در این راه ستمهای زیادی از جمله زندانی شدن، بیکاری، محرومیت، تهمت و افترا و تعقیب و مراقبت‌های پلیسی را متحمل شده‌اند ضمن اعتراض شدید و رد پیش‌نویس‌های مطروحه قانون کار و تامین اجتماعی خواستار تدوین قانون کار و تامین اجتماعی است که:

استانداردهای حقوق بنیادین کار مصوب سازمان جهانی کار نظیر حق تشکیل سندیکا، فدراسیون و کنفدراسیون‌ها و حق تجمع و اعتراض، اعتصاب و راه پیمایی و بهره‌مندی از دستمزدی برای داشتن زندگی شرافتمندانه در آن بدون چون و چرا و کم و کاست تضمین گردد. باید دانسته شود صبر و تحمل جوامع بشری از جمله جامعه کارگری ایران در برابر بی‌عدالتی و حق‌کشی حدی دارد. در این باره باید سخن دلسوزان آگاه را به گوش جان شنید که گفته‌اند: پیشگیری بهتر از درمان است.

با امید به گسترش صلح و عدالت در همه جهان

سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه
بهمن ماه ۱۳۹۱

پرتگاهی به نام شکاف بین حداقل دستمزد و خط فقر

تقی روزبه



براستی وقتی گفته می شود حداقل دستمزد ماهانه کنونی فقط کفاف ده روز از نیازهای حداقل کارگران را می دهد، و یا وقتی که کارگران با آن قادرند فقط 40% سبد نیازهای اولیه خود را تأمین کنند و دوسوم این سبد خالی می ماند، پرسیدنی است که پس کارگران چگونه گذران می کنند و با چه مصائب و مشکلاتی دست بگریبانند؟

ماه های آخرهرسال زمان چانه زنی و نشست های موسوم به سه جانبه گرائی برسر تعیین حداقل دستمزد است. در این سه جانبه گرائی نه نمایندگان واقعی کارگران شرکت دارند و نه حتی به سخنان و خواست این "نمایندگان" واقعی نهاده می شود. البته در این میان حرف نهائی را دولت (در قالب طرف سوم و باصطلاح بی طرف) می زند. و این درحالی است که هم مستقیماً بزرگترین کارفرمای کشور به شمار می رود و هم غیرمستقیم حامی سرمایه داران و نظام تولیدی حاکم است. سال گذشته کارفرمایان به بهانه بحرانی بودن وضعیت اقتصادی خواهان تثبیت دستمزدها بودند. دولت هم در پی چانه زنی ها و بالا و پائین کردن ها نهایتاً ۱۸% برحداقل دستمزدها افزود که البته طبق معمول از نرخ تورم هم پائین تر بود. چنان که مبلغ ۳۸۹ هزار تومان مبنای حداقل دستمزد در سال ۹۱ قرار گرفت. ناگفته نماند که عموماً در تعیین حداقل دستمزد، شاخص مهمی چون خط فقر و سبد هزینه معیشتی خانوار در کنار نرخ تورم توسط بانک مرکزی، با وجود آن که در قانون کار به عنوان یکی از دو شاخص تعیین دستمزد مورد تأکید قرار گرفته است، نادیده گرفته می شود. دولت هم سال ها است که از اعلام میزان خط فقر آگاهانه طفره می رود. مبنای قرار گرفتن نرخ تورم رسمی که نه واقعی است و نه حتی رعایت می شود با نادیده گرفتن شاخص خط فقر، در طی زمان طولانی بر میزان شکاف بین حداقل دستمزد و خط فقر و لاجرم ناتوانی کارگران در تأمین نیازهای ولو حداقل زندگی افزوده است. بطوری که حتی در گزارش های گوناگونی پیرامون انتقاد به میزان دستمزد حداقل در رسانه های رژیم در سال ۹۱، گفته می شود که در بهترین حالت فقط تأمین کننده ۴۰% هزینه های معیشتی کارگران بوده

است و آن ها قادر به تأمین ۶۰٪ هزینه های سبد زندگی خود نبوده اند. در گزارش های دیگری گفته می شود مبلغ فوق فقط ده روز از هزینه های یک ماه کارگران را پوشش می داده است که معنای هردو آن ها این است که درهرحال کارگران قادر به تأمین دوسوم نیازهای اولیه و حداقل خود نبوده اند. البته براساس داده های واقعی ترو مطابق ارزیابی ها و آمارهای منابع مستقل یا کمتر وابسته به رژیم تصویرواقعیت به مراتب بدتر از این است.^{۱*}

با تعمیق بحران و سیرموشک وارقیمت ها و تکانه های بزرگ بحران در طی همین سال، همان کارکرد اندک موجود در شیوه تعیین حداقل دستمزد هم، عملاً بی معنا شده و شکاف بین سطح دستمزد و خط فقر حقیقتاً به دره ای ژرف و هولناک تبدیل شده است. نه فقط به دلیل تورمی که نرخ رسمی آن بنا به آخرین گزارش بانک مرکزی به ۲۷.۴٪ در آذرماه امسال نسبت به آذرماه سال قبل رسیده است و حتی همان ۲۰٪ که حدس زده می شود دولت قصد دارد به حداقل حقوق بیفزاید زیررقم رسمی قرارداد دارد، بلکه هم چنین به دلیل شکاف عظیم بین تورم رسمی و تورم واقعی که بسیاری از مردم با گوشت و پوست و تهی شدن انبان پول خود آن را لمس می کنند. شمارزیادی از صاحب نظران و گزارش های رسانه ها حاکی از آن است که جهش قیمت ها از ۶۰٪ تا بیش از ۱۰۰٪ در نوسان است و دولت از بیان واقعیت ها طفره می رود. برطبق یکی از آخرین آمارهای رسمی نرخ تورم نقطه به نقطه ۳۷٪ است. کاهش ۸۰٪ ارزش پول ملی در قبال دلار و سایر ارزها (رسیدن دلار ۱۲۰۰ تومانی به ۴۰۰۰ تومان)، پیشی گرفتن نرخ تورم ناشی از حذف یارانه ها بر قدرت خرید موقت ناشی از پرداخت یارانه های نقدی، تحریم های گسترده اقتصادی و چندگانگی و ضعف مدیریتی دست به دست هم داده و اقتصاد و لاجرم معیشت کارگران و زحمتکشان را در بدترین وضعیت خود قرارداده است. و همه این ها درحالی است که باصطلاح نشانه هائی از تعادل نسبی و ثبات بلندمدت درحوزه اقتصادی در افق مشهود نیست و پتانسیل جهش قیمت ها هم چنان وجود دارد و بازار سرمایه به توانانئی دولت درکنترل بحران اقتصادی (وسیاسی) و منابع ارزی لازم بی اعتماداست. اکنون حتی نهادهای کارگری وابسته به رژیم هم چون خانه کارگر و شوراهای اسلامی و یا فراکسیون کارگری در مجلس، در مقام سخن از حداقل دستمزد یک میلیون و ۱۰۰ هزارتومانی سخن می گویند^{۲*}. این "نمایندگان" برآنند که کارفرمایان به دلیل وضعیت وخیم اقتصادی و مشکلات نقدینگی (آن هم درشرایطی که سونامی ۴۲۰هزارمیلیاردتومان نقدینگی سرگردان، یکی از عوامل بحران بشمارمی رود) قادر به پرداخت چنین مبلغی نیستند. از همین رو به گفته آن ها، مابه التفاوت باید توسط کمک های دولتی به کارفرمایان، تحت عنوان

یارانه تولیدی جبران شود. این نمایندگان "کارگری" وابسته به رژیم مدعی اند که کارفرمایان هم تصدیق می کنند که با ۴۰۰ هزار تومان نمی توان زندگی کرد و دولت باید در گفتگوهای سه جانبه مابه التفاوت را به پردازد. البته چنین قول و قرارهایی قابل استناد نبوده و با احتمال قوی دولت که حرف نهائی را می زند در حول و حوش همان ۲۰٪ عمل نماید و مثل همیشه کاسه و کوزه های بحران را برسر معیشت کارگران خراب کند. و از قضا مشابه این گونه سیاست های ضدکارگری را توانسته است علی العموم از طریق سازش و معامله با نهادهای باصطلاح کارگری و وابسته به نظام و با توجیهاتی چون وخامت بحران و خطرافزایش تعطیلی واحدهای تولیدی و توقف چرخ اقتصاد و فشار دشمن و یاوه هائی چون اقتصاد مقاومتی و نظایر آن به پیش ببرد. این مدعیان نمایندگی کارگری حتی به ارزیابی های مورد قبول خود نیز وفادار نیستند. نمونه برجسته آن ها ارزیابی های سالانه آن ها در مورد حداقل دستمزدها و خط فقر در پیش از نشست مشترک و کنار آمدن و سازش با دولت و کارفرمایان در طی نشست است. مثلاً علیرضا محجوب رئیس فراکسیون کارگران در مجلس مدتی پیش از ضرورت دو برابر شدن حداقل دستمزد موجود در سال جدید با توجه به دو برابر شدن نرخ دلار و نصف شدن قدرت خرید کارگران از مبلغ نزدیک به هشتصد هزار تومان سخن رانده است و دیگران از خط فقر بالای یک میلیون تومان، که در چانه زنی های طرفین به سهولت می تواند نادیده گرفته شده و با دو طرف دیگر حول و حوش همان ۲۰٪ و در بهترین حالت، تورم ۲۷٪ اعلام شده توسط بانک مرکزی به توافق برسند. نباید فراموش کرد که در آستانه پایان سال و ماه های آخر، عموماً بازار ادعاهائی چون خط فقر بالای یک میلیون تومان و یا ارائه طرحی که به آن اشاره شد رونق پیدامی کند که هدف هم، صرفاً سرگرم کردن کارگران و ایجاد امیدهای واهی و ایجاد تشنگی و انفعال در صفوف کارگران برای بازداشتن از اقدام مستقل ابراز می شود که برخی به درستی آن را بحث های سرکاری و فرصت سوزانه می دانند.

البته ارقام گفته شده در بالا قادر نیست تصویر همه جانبه ای از پرتگاه هولناکی که در مقابل ده میلیون نیروی کار مشمول قانون کار و بطریق اولی میلیون ها کارگر غیر رسمی دهان گشوده است و بسیاری را هم به کام خود کشیده است- شکاف میان دستمزد و خط فقر- را به نمایش بگذارد. براساس برآوردهای دیگر و بی طرفانه تر و درج شده در مطبوعات کشور، هزینه سبد نیازهای پایه ای و اولیه زندگی از آذرماه ۹۰ تا آذرماه ۹۱، ۶۲٪ افزایش داشته است و هزینه یک خانوار چهار نفره برای هر ماه یک میلیون و ۶۰۰ هزار تومان است.

اگر سال گذشته را دولت و کارفرمایان سخت ترین سال برای تعیین حداقل دستمزد می نامیدند و خواهان تثبیت آن بودند، امثال چه بایدگفت؟! واقعیت آن است که روند تعمیق بحران هرسال و هرماه و هر هفته و... بدتر می شود و کارگران ناگزیزند تنها با در نظر گرفتن این واقعیت تلخ و بی اعتنا به وعده و وعیدها و چانه زنی های سه جانبه ای که بنام آنان و بدون آنان صورت می گیرد، خود مستقیماً وارد میدان شوند و مبارزه و کمپین مشخص و گسترده ای را برای مقابله با حفره ای که در برابر آن ها، دهان گشوده شده است رقم بزنند. دو راهی سرنوشت به سرعت نزدیک می شود و با تاخت. در نزد دولت و طبقه اقتصادی و سیاسی حاکم و به توسط طوطیان آن ها در صفوف کارگران، همه راه ها و نگاه ها به سرمایه و نجات سرمایه داران و حل معضلات آن ها ختم می شود، گوئی که در این جهان تنها آن ها وجود دارند و اگر توقعاتشان برآورده شود معضلات کارگران هم خود بخود حل خواهد شد. این نگاهی است به کارگران به عنوان ابزاری برای تولید سرمایه و بخشی جدانشدنی از نظام تولیدی آن، همانطور که در قدیم سروها و کشاورزان به عنوان مایملک مالک و همراه زمین خرید و فروش می شدند. و حال آن که شاهدیم حتی ارقام نجومی نقدینگی ۴۲۰ تریلیونی نیز نمی تواند عطش پایان ناپذیر طبقه اقتصادی حاکم را سیر نماید.

تنها یک کارزار گسترده و پیگیر کارگری است که می تواند نگاه ها را به سمت معضل واقعی و کانون اصلی بحران، یعنی پرکردن گودال عظیمی که بین حداقل دستمزد و خط فقر دهان گشوده و هر روز هم ژرف تر می شود، برگرداند.

فاکتورهای اصلی در تعیین دستمزد حداقل، از منظر رویکرد کارگران و رابطین و سخنگویان واقعی:

الف- نرخ تورم واقعی و نه رسمی

ب- به موازات آن و مهم تر از آن، تطابق و هم ترازی خط فقر در انطباق با سبد هزینه های پایه ای خانوار است که دست کم حول و حوش همان یک میلیون ششصد هزار تومان (البته با فرض ثبات نسبی قیمت ها) است.

پ- یکی دیگر از اشکال های مهم تعیین دستمزد حداقل به شیوه رایج، مبنای قرار گرفتن نرخ تورم سال گذشته برای سال آینده است. این مبنای به ویژه در شرایطی که نرخ تورم شتابان است و گاهی روزانه و یا هفتگی افزایش پیدامی کند، در شرایط بی ثباتی اقتصادی، دیگر به هیچ وجه پاسخ گوی وضعیت موجود نیست. طبیعی است که کارگران و فعالین کارگری و اقتصاددان های مدافع زحمتکشان، برای مقابله با

افتادن در چنین چاله ای تدابیر عملی و ره گشائی بیابند.

ت- علاوه بر شاخص های فوق دل بستن به شعارها و وعده های دروغین تشکل های وابسته به رژیم یکی از پیش شرط های مهم شکل گیری حرکت مستقل است. هیچ چیز نمی تواند با اندازه دل بستن به این گونه فریب ها و بازار گرمی ها، فرصت های واقعی را بسوزاند. چرا که کارگران تنها بر پایه اقدام مستقل و متکی به خود و فشار از بیرون به دولت و نمایندگان کاذب می توانند تغییرات واقعی و ملموس در زندگی خود بوجود آورند.

ج- در ایجاد یک اعتراض و جنبش توده ای علیه سیاست انجماد دستمزدها، علاوه بر شاغلین مشمول قانون کار، به مطالبات میلیون ها نیروی کاری که به طور غیررسمی و در شرایطی به مراتب بدتر و با دستمزدهای زیر حداقل مشغول جان کنند و به بیکارانی که قادر به یافتن کار نیستند، نیز توجه داشت. امروزه بر طبق برخی آمارها و گزارشات، حدود ۸۵٪ کارگران به صورت پیمانی و موقت مشغول کار هستند که بخش قابل توجهی از آن ها هم خارج از شمول قانون کار و حتی در زیر دستمزدهای حداقل مشغول کار هستند، ورطه ای که با تعمیق بحران شاغلین را نیز تهدید می کند. مقابله مؤثر با چنین پرتگاهی بدون صف متحد و تقویت همبستگی لایه های گوناگون کارگران و مزدو حقوق بگیران ناممکن است.

کارگران چگونه گذران می کنند؟!

براستی وقتی گفته می شود حداقل دستمزد ماهانه کنونی فقط کفاف ده روز از نیازهای حداقل کارگران را می دهد، و یا وقتی که کارگران با آن قادرند فقط ۴۰٪ سبد نیازهای اولیه خود را تأمین کنند و دوسوم این سبد خالی می ماند، پرسیدنی است که پس کارگران چگونه گذران می کنند و با چه مصائب و مشکلاتی دست بگریبانند؟ اگر اقلام ضروری این سبد که شامل تأمین مواد غذایی، مسکن و پوشاک و بهداشت و تحصیل فرزندان و... است و حتی اگر چشمان خود را بر نیازهای چون زمان فراغت و تفریح و مسافرت و نظایر آن به بنیدیم، آن ها چگونه زندگی می کنند؟ آیا بقول خودشان کار می کنند که زندگی کنند و یا زندگی می کنند که کار کنند؟ وضع حتی از این هم خراب تر است. واقعیت آن است که امروزه حتی اگر کار، همه ساعات و وجوه زندگی را در خود بلعیده باشد باز هم کارگران کم می آورند. بی تردید در مقابله و مواجهه انفرادی با این شکاف و پرتگاهی که دهان گشوده است و با شتاب هم ژرفش پیدامی کند، کارگران و زحمتکشان درجه اول، اگر ممکن باشد، با افزایش ساعات کار اضافی و جان کردن اضافی و تن دادن به استثمار مطلق (افزایش زمان و شدت کار) و یافتن شغل دومی که عموماً

با شرایط نکبت بارتر و برده دارانه تری همراه است و در شرایط بحران و بیکاری میلیونی کمیاب تراست، و بخشا با کم کردن وعده غذای کمتری بی کیفیت تر، یعنی گرسنگی کشیدن، و پناه بردن به بیغوله ها بجای مسکن که اجاره آن سربه فلک کشیده و سبب برکشیدن حلبی آبادهای جدیدتراست، زدن سروه نیازهایی چون پوشاک و بهداشت و تحصیل که در قالب فروش کلیه خود و یا فاجعه کودکان کار چهره زشت و نا انسانی خود را به نمایش می گذارد و سرانجام هم افتادن به قعرپرتگاه فقر و تندی و اعتیاد و بی خانمانی و فحشاء و به فروش نهادن بدن خود و انواع بزه کاری ها و ده ها نکبت دیگر. امروزه همه این ها بخشی انکارناپذیر از واقعیت زشت و دردناک "زندگی" در جهنمی به نام جمهوری اسلامی است. شگفت آوراست که این همه فلاکت و رنج در شرایطی صورت می پذیرد که درآمدهای نفتی رژیم تبه کار، در طی هفت سال اخیر سربه فلک کشیده است و با تمامی درآمدهای ده ها سال استخراج و فروش نفت در گذشته برابری می کند. نفت بجای آن که قاتق نان مردم باشد به قاتل جان آن ها تبدیل شده است.

تمرکز تا کتیکی

با توجه به ماه های پایانی سال و رخ نشان دادن بیش از پیش پرتگاه شکاف بین حداقل دستمزد و خط فقر و یا سید نیازهای حداقل یک خانوار، و با توجه به پتانسیل بسیج کننده ای که این مسأله برای قاطبه کارگران و مزدحقوق بگیران دارد، بنظر می رسد که تمرکز تاکتیکی روی این معضل واجد اهمیت باشد. در این راستا تبدیل این معضل به موضوع گفتگو و بحث در بین کارگران و فعالین کارگری و دامن زدن هرچه بیشتر به اهمیت مقابله با سیاست انجماد دستمزدها و پیرامون شعار هم تراز دستمزدها با خط واقعی فقر، و تبدیل آن به مسأله روز و مبرم کارگران به مثابه یک مطالبه مشخص و فراگیر و بسیج کننده در سطح کشور و حمایت و پشتیبانی فعالان و کلیه نیروهای آزادیخواه و چپ در داخل و خارج کشور و نیز جلب حمایت تشکل های کارگری و نیروهای مترقی در سطح جهانی و بازتاب وسیع آن ها از رسانه های خارج کشور، می تواند زمینه را برای مواجهه و برخورد مؤثرتر و کارآتر با این پرتگاه فراهم ترسازد. ممکن است این فشارها با توجه به فرجه زمانی و دامنه مقاومت در کوتاه مدت فرصت ثمر دادن نداشته باشد، اما نباید فراموش کرد که این معضل و برقراری توازن لازم بین آن دو، یک خواست مقطعی و گذرا نیست و گذر زمان و وخامت اوضاع بیش از پیش ضرورت آن را، نه فقط در ماه های پایانی، برای مزدحقوق بگیران برجسته تر خواهد کرد و بهمین دلیل تا اطلاع ثانوی به ناگزیر یکی از دستورکارهای مهم جنبش کارگری

خواهد بود و بازتاب دهنده بسیاری از مطالبات معیشتی کارگران خواهد بود.

بی تردید طبقه کارگر نمی تواند صرفاً به این گونه اقدامات بسنده کند و اساساً تعیین سطح دستمزد در تناسب با تورم واقعی و خط فقر در دوره های بحرانی و بی ثباتی اقتصادی جز با گره زدن مطالبات جاری خود با مطالبات و سیاست های کلان و راهبردی و سمت گیری علیه کلیت نظام قادر نخواهد بود تغییررادیكال و واقعی در شرایط بوجود آورد، بویژه در جامعه انباشته از مطالبات معوقه این گره خوردگی تنگاتنگ و اجتناب ناپذیر است. با این همه کارگران در توازن نیروی مشخص با عزیمت از مطالبات جاری و بسیج کننده و صف آرائی پیرامون آن قادر به ایجاد جنبشی برای پیشروی و فراتر رفتن و تقویت توانائی ها و آگاهی و سازمان یابی خود هستند. راه تشکل یابی و ارتقاء آگاهی و تقویت همبستگی خارج از کلی گوئی های مربوط به فواید آن ها، نه در خلأ بلکه بر بستر چنین کارزارهائی ساخته و پرداخته می شود. علاوه بر این، بر چنین بسترهائی است که پیوند بین بخش های مختلف کارگری و از جمله بین فعالان و عناصر آگاه تر و قاطبه کارگران، بین سطح داخل و بین المللی برقرار می شود. مهم آن است که همه حلقات مکمل داخل و خارج حول مطالبات واقعی و فراگیر و بسیج کننده به حرکت در آیند و از این طریق راه پیشروی و برداشتن گام های بعدی را بگشایند. بی شک، همانطور که اشاره شد در این راستا نقش و فراخوان فعالان و تشکل های داخل کشور اهمیت به سزائی داشته و پشتیبانی نیروها و امکانات خارج می تواند در پژواک و دامن زدن به آن نقشی شایسته خود را ایفاء کند.

۱۳۹۱-۱۰-۲۲ - ۱۱-۰۱-۲۰۱۳

<http://taghi-roozbeh.blogspot.com/>

*۱-

<http://ir.voanews.com/content/iran-economy-inflation-price-/۱۵۸۰۷۱۳.html>

*۲- گزارش این طرح در خبرگزاری مهر:

<http://www.mehrnews.com/fa/newsdetail.aspx?NewsID=۱۷۸۴۸۳۵>

نقش روبه گسترش کارگران در جنبش مطالباتی- ضد استبدادی

تقی روزبه



روند کنونی در مجموع می تواند برافزایش وزنه کارگران و زحمتکشان در جنبش ضد استبدادی بیافزاید و آن را به یک جنبش ضد استبدادی- مطالباتی تعمیق یابنده و متوازن تبدیل کند. از همین رو تقویت نسبی وجه اقتصادی و مطالباتی و صف آرائی پیرامون آن ها در جنبش عمومی علیه استبداد، موجب پی آمدهای مهمی است

بحران در ایران همه جانبه و از جمله دارای بعد سیاسی و اقتصادی است. انباشت همزمان بحران در حوزه های گوناگون موجب درهم تنیدگی آن ها شده و می تواند در فضاها و فرصت های مناسب به سرعت به یکدیگر تبدیل شود. نحوه پیشروی و سربازکردن و سرریز شدن بحران در این یا آن وجه بسته به شرایط می تواند متفاوت باشد.

در مقطع سال ۸۸ بحران با تمرکز بر وجه سیاسی از کانال شکاف بالائی ها مسیر پیشروی خود را گشود و در فرایند رشد خود به سرعت ماهیت ساختارشکن پیدا کرده و به نفی کلیت نظام و ولایت فقیه منجر شد. رژیم سرانجام توانست در طی چند ماه اعتراضات خیابانی را سرکوب کرده و اوضاع را تحت کنترل خود بگیرد، اما از آن زمان هم چون مارگزیده هراسان از ریسمان سفید و سیاه، تمامی نیرو و توان خویش را برای ممانعت از خیزش مجدد آن از جمله امکان رخنه و جاری شدن نارضایتی های انباشته شده مردم از منافذ و شکاف های ساختار قدرت بکار گرفته است. تجربه سال ۸۸ به رژیم نشان داد که شکاف های داخلی اش می تواند هم چون برخورد چاشنی انفجاری برانبار باروت عمل نماید. آن چه که بنام مضحکه قانون انتخابات در مجلس ولی فقیه در جریان است به خوبی نگرانی رژیم از باصطلاح روزنه های انتخاباتی را نشان می دهد. ممنوع کردن مناظره زنده کاندیداها تنها یکی از مصادیق داغ کردن پشت دست برای عدم تکرار آن ها است. با این وجود تشدید جو سرکوب و خفقان و بستن هر روزنه ای که مباد اعتراضات بتوانند از خلال آن ها فوران کنند، گرچه می تواند هزینه اعتراضات را افزایش می داده و حتی نقطه متعارف جوش اعتراض ها را بالا ببرد و امکان سرریز شدن از روزنه هائی را ناممکن گرداند، اما هیچگاه قادر نیست

بنا به مصداق چو در بندی ز روزن سربرآرد، از انباشت اعتراض ها و سرریزشدنشان، گیرم دیر یا زود و از روزنه ها و شکاف هائی دیگر و چه بسا بکر و غافلگیرکننده، جلوگیری کند.

یکی از مهم ترین پی آمدهای فضای سرکوب، جابجائی ثقل بحران از ریلی به ریل دیگر است. چنان که انتقال ثقل بحران از ریل سیاسی به ریل اقتصادی و به جنبش مطالباتی از آن جمله است. البته در جابجائی ثقل بحران به عرصه مطالباتی سرکوب تنها عامل شتاب دهنده است، و گرنه عوامل مهم و پایه ای دیگری در کار هستند که در این جا فهرست وار مورد اشاره قرار می گیرد:

شکست اقتصادی رژیم در تمامی زمینه های برنامه ریزشده، رکود اقتصادی و کاهش شدید نرخ تولید ناخالص داخلی (در حال نزدیک شدن به صفر)، تشدید تحریم های همه جانبه اقتصادی (سیاسی) بین المللی باهدف جنگ اقتصادی و فلج کردن رژیم، که اساسا نفت و گاز و درآمدهای ارزی آن را به مثابه یک دولت نفتی (درکنار تحریم های بانکی و شبکه حمل و نقل دریائی هدف گرفته است، که اکنون تأثیر ژرف آن بر درآمدهای دولت و وخامت اوضاع اقتصادی کشور مورد اعتراف خود رژیم هم قرار گرفته است. احمدی نژاد که قطعنامه های سازمان ملل را کاغذ پاره خوانده بود، امروزه بر حریفان داخلی خود می تازد که تأثیر آن را عامدانه دست کم می گیرند و وعده بازگویی ابعاد آن در آینده نزدیک را می دهد و وزیر اقتصادش صراحتا از نصف شدن تولید و درآمد نفتی سخن می گوید.

وجه دیگر بحران اقتصادی رژیم شکست طرح هدفمندی یارانه هاست که تداوم و متوقف کردن آن سخت مورد مشاجره سران رژیم قرار دارد. مجلس حاکمیت، نگران پی آمدهای آن هم چون تورم و اعتراضات توده ای است و بهمین دلیل در شرایط کنونی مخالف اجرای فاز دوم هدفمندی یارانه ها و چند برابر شدن قیمت حامل های انرژی است (البته رقابت های درونی باندها در نحوه پیش برد و بهره برداری از یارانه ها نیز مزید بر عوامل فوق است). بهمین دلیل مجلس جلوی اجرای فاز دوم هدفمندی یارانه ها را گرفته است و حال آن که احمدی نژاد بر اجرای آن اصرار می ورزد. نا گفته نماند که افزایش تورم، عملا در حال تهی کردن کامل قدرت خرید یارانه های نقدی، حتی در میان اقشار تهیدست و روستائی است و دولت هم برای تأمین بودجه لازم جهت ادامه آن در صدد کاستن از یارانه های پرداختی به ۸ میلیون نفر که به گفته وی نیازی به آن ندارند، برآمده است. وجود حجم عظیم نقدینگی های سرگردان و بورس باز که در هرفرازی از بحران به نقطه ای هجوم می برند و توازن

عرضه و تقاضا را بهم می ریزند، تورم بیش از ۳۰٪ روبافزایشی که کنترلش دارد از دست رژیم خارج می شود، شوک سقوط پول ملی در برابر دلار و سایر ارزها و پس رلزله های آن که علیرغم افت و خیزهای مقطعی هم چنان سیر صعودی دارد، تأثیر مخرب سقوط پول ملی بر گران تر شدن واردات مواد اولیه و نیمه ساخته و افزایش هزینه های تولید و تورم و ورشکستگی و بیکاری همه و همه وجوه گوناگون بحران اقتصادی را تشکیل می دهد. بطوری که کارگران در اعتراضات خود از تورم روزمره شکایت می کنند و سطح موجود حداقل دستمزها به کمتر از یک چهارم خط فقر رسیده است و روز بروز هم شکاف عظیمی که بین این دو دهان باز کرده است گسترده ترمی شود. اگر براین مؤلفه های پایدار بحران، متورم شدن بیش از پیش اقتصاد زیرزمینی و قاچاق را اضافه کنیم و در کنار آن چند گانگی سیاست ها و مدیریت ها در میان باندهای حاکم و ناکارآمدی شدید مدیریت اقتصادی را در نظر بگیریم، به ابعاد بحران اقتصادی و اهمیت جنبش مطالباتی و آن شرایطی که آستان سونامی مطالباتی است، بهتری خواهیم برد. آن چه که اکنون در حوزه اقتصادی حاکم است بی برنامه گی و فراافکنی است. در این فراافکنی احمدی نژاد سنگ اندازی رقبای داخلی که مانع هدایت قطار اقتصادی توسط یک راننده (دولت) هستند و تحریم بین المللی (که قدرت های غربی یک دم از تشدید آن غافل نیستند و هرگامی که رژیم برای دورزدن آن ها برمی دارد، بلافاصله آن را با گام متقابل و شدیدتری پاسخ می دهند)، دو دلیل اصلی وخامت اوضاع کنونی عنوان می کند. در بستر تعمیق بحران اقتصادی و تا مادامی که رژیم بتواند از سرریز شدن بحران در عرصه سیاسی جلوگیری کند، اعتراضات اساسا بر بستر بحران اقتصادی و خواست های مطالباتی پیش خواهد رفت و چه بسا این بار اعتراضات اقتصادی در فرایند تکوین خود موجب سرریز شدن بحران به حوزه سیاسی بشود. چنان که حرکت اعتراض خیابانی چند ماه پیش در پی شوک سقوط شدید ارزش پول در برابر دلار و سایر ارزهای خارجی و نوسانات عنان گسیخته آن ها صورت گرفت.

تقویت وجه اقتصادی- مطالباتی جنبش را برخلاف برخی تصورها باید نقطه قوت جنبش و نشانه سیر طبیعی آن از اقتصاد به سیاست و تکوین رابطه متقابل وجه اقتصادی و سیاسی بحران دانست. سیری که در آن مطالبات اقتصادی ترجمان سیاسی خود را بیاید و خواست های سیاسی هم متقابلا ترجمان وجه اقتصادی خود را. روندی که در خیزش های قبلی به دلیل مفقود بودن این مطالبات و پیوند لازم بین آزادی و عدالت اجتماعی، جنبش اعتراضی از استحکام و پایداری لازم برخوردار نبود. روند کنونی در مجموع می تواند برافزایش وزنه کارگران و زحمتکشان

در جنبش ضداستبدادی بیافزاید و آن را به یک جنبش ضداستبدادی- مطالباتی تعمیق یابنده و متوازن تبدیل کند. از همین رو تقویت نسبی وجه اقتصادی و مطالباتی و صف آرائی پیرامون آن ها در جنبش عمومی علیه استبداد، موجب پی آمدهای مهمی است که در این جا بطور گذرا نگاهی به آن ها داریم:

الف- مبارزه مطالباتی قبل ازهرچیز درمقایسه با اعتراضات مستقیم سیاسی که درشرایط کنونی دارای هزینه های سنگینی است، هزینه مبارزه را در مقایسه با وجه سیاسی، پائین تر آورده و زمینه را برای پیشروی جنبش، مشارکت و دامن گرفتن اعتراضات توده ای فراهم می سازد.

ب- اگر در خیزش گذشته ثقل نیروی محرکه اعتراضات را بیشتر اقشارو لایه هائی چون دانشجویان و دانشگاہیان و جوانان (زنان و مردان) و لایه های مزدو حقوق بگیری چون کارمندان و معلمان و پرستاران و... (که در ادبیات رایج معمولا طبقه متوسط و یقه سفیدها خوانده می شود)*، و البته در کنارآن ها خرده بورژوازی جدید و بورژوازی ناراضی و رانده شده از قدرت و طبقه سیاسی حاکم حضوری فعال داشتند، اما درمرحله جدید با تعمیق بحران به حوزه اقتصادی و کانونی شدن مطالبات معیشتی، شاهد نقش آفرینی و حضور فعال تربخش های دیگری از طبقه بزرگ مزد و حقوق بگیران یعنی کارگران واحدهای صنعتی و کارگران حمل و نقل و خدماتی و... هستیم. البته این به معنی کم اهمیت انگاشتن بخش های دیگرصفوف مزدو حقوق بگیران و یا سایرجنبش های اجتماعی در مبارزه علیه استبداد و یا نبودمطالبات معیشتی در اکثرآن ها نیست، بلکه تنها بیانگرحضورفعال تراین بخش و وزن مطالبات معیشتی درمقایسه با مطالبات سیاسی است (و حال آن که در بخش های دیگرهمانطورکه در دورقبلی شاهد بودیم وزن مطالبات سیاسی نسبت به وجه مطالباتی- معیشتی پر رنگ تر بود).

بی تردید تقویت وجه مطالباتی جنبش، در فرایند گسترش خود تأثیرات مهمی برترکیب و ماهیت خواست ها و اشکال مبارزات سراسری هم خواهد گذاشت که می توان آن را در طرح مطالبات کلان اقتصادی و سیاسی از یکسو و اشکال مبارزاتی شامل اعتصاب های سراسری و مبارزات خیابانی از سوی دیگر دانست.

ج- جنبش سال ۸۸ نه فقط به دلیل بافت نیروی محرکه اش بطور یک جانبه بر وجه سیاسی (و آزادی) متمرکزبود، بلکه هم چنین بدلیل تکیه اش بر سازوکارهای اصلاح طلبان، که مانع تعمیق مطالبات جنبش و

پیوندش با سائیزحمتکشان و فرارفتن از چهارچوب نظام بودند، نتوانست با بخش های دیگرمزد و حقوق بگیران ازجمله کارگران و تهیدستان گره بخورد و با گسترش پایگاه اجتماعی خود دامنه مقاومت خویش را گسترش دهد. از همین رو در برابر فشارها و سرکوب هارو گسترده رژیم از نفس افتاد و مجبور به عقب نشینی شد. اگر جنبش اعتراضی سال ۸۸ بطور یک جانبه علیه وجه سیاسی و استبداد متمرکزبود، جنبش در خیرش محتمل آتی خود به موازات پای فشردن بر مطالبات سیاسی و فراگیر، احتمالاً همزمان بر وجه مطالبات اقتصادی و اجتماعی فراگیرخود هم پای خواهد فشرد که معنایی جزبرقراری پیوند تنگاتنگ بین دو مطالبه بنیادی آزادی و عدالت اجتماعی نخواهد داشت. چنین پیوندی بستر مناسبی را برای عروج گفتمان آزادی و برابری اجتماعی در برابر سائیرگفتمان ها فراهم می سازد.

ناگفته نماند که عروج و پیشینه درخشان جنبش کارگری و مطالباتی به سال ها قبل از ۸۸ برمی گردد. مبارزات فراموش نشدنی کارگران شرکت واحد، هفت تپه و خود روسازی و بسیاری از واحدهای صنعتی (هم چنین معلمان و پرستاران و...) که برخی از آن ها بازتاب وسیعی هم در سطح جامعه و جهان پیدا کردند، از آن جمله است. بی شک وجود چنین پیشینه ای پشتوانه مهمی برای عروج جنبش مطالباتی در فازجدید و نقش آن در جنبش سراسری بشمارمی رود. دستگیری فعالین کارگری، مقاومت درخشان آن ها در زندان اوین تا زندان های کردستان و بازتاب این مقاومت در سطح افکارعمومی، خود نشان دهنده نقش فعال طبقه کارگر در جنبش مقاومت است. زندان های رژیم، همیشه بازتابی از مقاومت بیرون و برشی از بافت لایه های مبارز ازجمله کارگران و دانشجویان و زنان و روزنامه نگاران و روشنفکران متعهد و دیگر فعالان سیاسی و اجتماعی بوده است. امروزه مقاومت و مرگ کارگرانی چون ستاربهشتی در زیر شکنجه و یا اعتصاب رضاشهابی در اعتراض به تحقیر و توهین زندانبانان دارای پژواک جهانی است و حاکی از آن است که مرزعبورناپذیری بین مطالبات اقتصادی و سیاسی وجود ندارد. علاوه براین شکل گیری اشکال اولیه اعتراضات فراکارخانه ای نظیر تهیه طومارهایی که توسط شرکت های خودرو سازی و یا طوماراعتراضی دو هزارنفری کارگران شرکت واحد و دهها هزارنفری کارگران بخش های مختلف در سطح سراسری و حمایت های جهانی از آن ها، همگی نشان دهنده آن است که ما امروزه با جنبشی گرچه نه هنوز بقدر کافی فراگیر، اما رو به گسترشی سروکار داریم که دامنه مقاومت و اعتراض آن از درون زندان های رژیم تا درون جامعه و تا صحنه جهانی را در برمی گیرد. علاوه بروخامت اوضاع اقتصادی و بیکاری و تورم، تعرض رژیم به قانون

کارموجود و تغییراتی که در صدد است به نفع سرمایه داران و بی حقوقی کارگران و انجماد دستمزدها و بیکارسازی ها و... به عمل آورد، به عنوان عامل مضاعفی در تقویت همبستگی و فشرده شدن صفوف اعتراضی آن ها عمل می کند. جمع آمد همه این عوامل بحرانی در ماه های پایانی سال که بطور معمول با شتاب تورم و زمان تعیین حداقل دستمزدها همراه است، برانباشتگی نارضایتی و اهمیت جنبش مطالباتی و نقش مزدو حقوق بگیران در جنبش سراسری می افزاید.

البته اهمیت جنبش مطالباتی و نقش طبقه کارگر از چشم بخش های مختلف بورژوازی و رسانه های آن ها نیز دور نمانده است. انتشار تک برگی کارگری توسط سایت کلمه و اصلاح طلبان موسوم به سبز و نامه شیرین عبادی به نماینده حقوق بشر برای جلب توجه وی به بی حقوقی کارگران، و نیز تمرکز رسانه های قدرت های بزرگ بر معضلات کارگران و بطور اخص گفتگو با فعالین کارگری، همه و همه نشان دهنده اهمیت این جنبش از یکسو و تلاش برای نفوذ در گفتمان آن ها و کنترلشان در جهت اهداف خود، از سوی دیگر است.

نکات اصلی :

- در بستر تعمیق بحران اقتصادی و سیاسی، ضرورت پیوند وجه اقتصادی و سیاسی بحران بطوری که وجه سیاسی بازتاب دهنده منافع و مطالبات اکثریت عظیم باشد.

- برجسته کردن مطالبات مشترک و فراگیر، پایه ای و بسیج کننده بخش های گوناگون کارگران و زحمتکشان اعم از شاغلین و بیکاران، رسمی و پیمانی و صنعتی و خدماتی و... برای تقویت وزن طبقه کارگر و کلیه مزد و حقوق بگیران در جنبش ضد استبدادی- مطالباتی فرارونده، با اتکاء به صفوف متمایز و مستقل خود.

- اهمیت بکارگیری انواع ابتکارها در یافتن سازوکارها و اشکال مناسب کنش و اقدام جمعی هرچه وسیع تر، در انطباق با شرایط سرکوب و با هزینه های کمتر، که می تواند به مثابه تمرین های اولیه آمادگی برای لحظاتی باشد که بحران بطور اجتناب ناپذیر سرریز خواهد شد.

- با توجه به گسترش شتابان فقر و فلاکت و بیکاری و کمبودها، و احتمال وقوع آن چه که برخی آن را شبه قحطی توصیف می کنند، تشکیل انواع شبکه ها و صندوق ها و گروه های تعاون و هم یاری، برای

تقویت روح همبستگی در صفوف رزمنده کارگران و زحمتکشان و کاستن از پی آمدهای تباهی آوری چون فقر و اعتیاد و نکبت و رنج و انفرادگرایی و صرفاً به فکر نجات خویش بودن، ضرورتی دو چندان پیدامی کند.

۱۳۹۱-۱۰-۱۰ ۳۰-۱۲-۲۰۱۲

www.taghi-roozbeh.blogspot.com

*- واقعیت آن است که لااقل در جامعه مشخص ایران با روند شتابان دوقطبی شدن شکاف طبقاتی، از فاصله درآمدها و امتیازات بین بخش های مختلف مزد و حقوق بگیران بیش از پیش کاسته می شود. حتی از فاصله های موجود فرهنگی و آگاهی بین این لایه ها در دهکده جهانی نیز روز بروز کاسته می شود. چنین روندی در مجموع زمینه عینی تقویت منافع مشترک و همبستگی در صفوف استثمارشوندگان را تقویت می کند. بهمین دلیل اتلاق طبقه متوسط به این بخش ها بیش از پیش بی معنا تر شده و می تواند به مثابه حربه ای در خدمت تفرقه و ایجاد شکاف در بین صفوف مزد و حقوق بگیران توسط بورژوازی و سایر لایه های برخوردار باشد.

من فقط یک نمونه از اجحاف علیه سلامت زندانیانم



نامه ی رضا شهابی

من رضا شهابی کارگر اخراجی و زندانی شده ی شرکت واحد که هیچ منبع درآمدی ندارم و سابقه ی عمل جراحی خطرناک روی نخاع گردن داشته ام و به دستور پزشکان باید در منزل تحت مراقبت، استراحت کنم ماه هاست اسیر این گردش کشنده ی امور شده ام.

آنچه بر سرنوشت سلامت و درمان و پیشگیری و مراقبت پزشکی من، رضا شهابی، زندانی بند ۳۵۰ زندان اوین روا می رود بر همه ی این زندانیان نیز وارد است. من خود را ناگزیر می دانم لب به سخن

بگشایم، شاید کسان دیگری نیز به گونه ای چنین کرده اند یا چنین خواهند کرد. در این جا وضع درمان و سلامت بسیار وخیم است و خود ما، خانواده و دوستانمان را نگران کرده است. من آن را با جامعه ی داخلی و جهان در میان می گذارم. در ضمن از پزشکان و پرسنل سلامت که در حد خود به وظایف شان عمل می کنند اما کارشان در چنین نظام ناکارا و بی اعتنا به جان ما انسان های دربند، بی ثمر می ماند، به سهم خود قدردانی می کنم.

مراجعه ی ما به پزشک زندان منجر به صدور نسخه می شود اما معمولاً از ۱۰ تا ۲۴ ساعت طول می کشد تا دارو به دست ما برسد. در این صورت بیمار باید رنج بکشد و منتظر تشدید بیماری اش باشد. بهداری فاقد پرسنل و وسایل و امکانات لازم است و حتی اگر بدن کسی به دلیلی مجروح و پاره می شود با انتقال او به بهداری معمولاً کار بخیه زنی انجام نمی گیرد زیرا می گویند یا داروی بیهوشی موضعی ندارند یا نسخ و سوزن جراحی یا اصلاً فرد جراح.

بیمارانی که بنا به تشخیص پزشک و حتی تأیید پرسنل بهداری باید به بیمارستانهای خارج از زندان اعزام شوند و وضعیت اضطراری دارند در دورِ گرفتاری و کاغذبازی و فرماندهی اداری قرار می گیرند که حاصل آن افزایش خطر جانی، درد و رنج و حتی بیم مرگ است.

دستورهای پزشک به پزشک قانونی می رود تا بید پزشک قانونی در اختیار دادستانی قرار می گیرد و دادستانی و تیم او بدون اطلاع پزشکی با توجه به روندهای اداری خودشان و نام و موقعیت بیمار تشخیص می دهند که بیمار عازم بیمارستان بشود یا نشود. این در شرایطی است که همه می دانیم دستگاه قضایی پزشک نیست و باید بر اساس نظر پزشک معتمد خود (پزشکی قانونی) عمل کند. اما آشکارا بی اعتمادی خود را به کادر و پرسنل پزشکی نشان می دهند. برای آن ها همه چیز امنیتی و سیاسی است. تازه همه ی این کارها نیاز دارد که اعضای خانواده ی ما از راه های دور عازم مرکز شهر تهران شوند و گرفتاری ترافیک و دود را تحمل کنند و در صف برای ملاقات با معاون دادستان بایستند و به اصطلاح پرونده ی عزیز زندانی شان را پیگیری می کنند.

توجه بفرمائید که این پروسه حداقل ۲ هفته و گاهی تا ۶ هفته به دراز می کشد و تازه نتیجه ی نظر مساعد یا مخالفت دادستان معلوم نیست. وقتی به بیمارستان می رویم و در آنجا معالجه نیمه تمام می ماند و بازمان می گردانند، دستور می دهند در مدت معینی باید برای ادامه برگردیم اما روز از نو روزی از نو، گرفتار و معطلی ادامه می یابد. انسان از زندگی سیر می شود و گاه به فکر می افتد که شاید مرگ بهتر باشد. اکثر اوقات به نوعی متهم به تمارض یا میل به

حضور در بیمارستان به جای زندان می شویم. واقعاً تشخیص تمارض با دستگاه پزشکی است یا دادستانی که با تمام وجود با زندانیان مخالفت و نسبت به آنها سوءظن دارد.

بدبختی آزاردهنده ی دیگر ما دندان درد و مشکلات دندان است. این درد بی چاره کننده را باید مدت ها تحمل کنیم تا دندان پزشک که آن هم همه ی تخصص ها را نمی پوشاند وارد بهداری شود و البته باید برای خدمات و دندان پزشکی که خودمان هم انتخاب نکرده ایم و باید روی دندان هایی که دندان پزشکان دیگر قبلاً روی آن ها کار کرده اند کار کنند، پول بپردازیم. توجه بفرمائید که چون پول نقد نداریم باید از کارت بانک پاسارگارد استفاده کنیم. وای به حال آن زندانی ای که پول ندارد، در اینجا دستش بسته است. چون سرکار نمی رود که پولی به دست آورد یا بیرون نیست که قرض بگیرد یا جنسی را از خانه اش بفروشد. صحبت هم یک کلام است:

یا پول یا سلول و درد و رنج و یا درخواست اعزام به دندان پزشکی بیرون که آن هم داستانش را گفتم.

من رضا شهابی کارگر اخراجی و زندانی شده ی شرکت واحد که هیچ منبع درآمدی ندارم و سابقه ی عمل جراحی خطرناک روی نخاع گردن داشته ام و به دستور پزشکان باید در منزل تحت مراقبت، استراحت کنم ماه هاست اسیر این گردش کشنده ی امور شده ام. مدت هاست درد دندان به سراغم آمده و درد دندان جلو که در بازداشتگاه ۲۰۹ شکسته اند، امانم را بریده است و با درخواست پول یا گرفتاری اعزام رو به رو شده ام، کار این داستان خصوصی سازی که همه چیز آن به نفع افراد یا سازمان های نیمه آشنا تمام می شود و گروه گروه کارگران را به روز سیاه نشانده است، به داخل زندان ها هم آمده است. بگذریم از رجایی شهر که حتی جا برای زندانی خرید و فروش می شود اما در این جا ما باید مواد غذایی، بهداشتی، سبزی و میوه و لبنیات را در حد وسیع خود از فروشگاهی بخریم که متعلق به کارکنان زندان است، آن هم با کیفیت بد و بسیار گران. کمبود مواد غذایی زندان از حیث گوشت و سبزی و لبنیات و کمبود یا نبود شوینده ها و لوازم بهداشتی شخصی را همه می دانند. شاید بعضی کسان کمک هایی به کسانی که ندارند بکنند و آبروی شان را بخرند، اما این نه همیشه است و نه برای همه کس است. بالاخره انسان شأن و آبرو دارد. تا به کی باید این گونه در محرومیت یا نیاز زندگی کنیم. ما به این چیزها در کشوری که این همه ثروت دارد و از تحریم هراسی ندارد و فقط فرصت ها را زیاد می کند به خاطر درخواست حقوق مان به زندان محکوم شده ایم، به محرومیت و مرگ تدریجی و بی توجهی بهداشتی و محرومیت از حقوق مادی و معنوی خود که محکوم نیستیم.

ما در گذشته و حال در این جا کسانی را داریم که حساب و کتاب سرشان است و می دانند بودجه زندان چقدر است و آنچه برای ما خرج می شود و مرتب هم آب می رود چقدر است! همین چندی پیش ما همه خبرهای تعقیب قضایی کسانی را از پرسنل امور زندان ها به خاطر سوء استفاده ی مالی شنیده ایم و این ها را کنار هم می گذاریم و می بینیم چگونه حقوق مان پایمال می شود.

کینه توزی، سیر نشدن از انتقام، سوءاستفاده، بی اعتمادی به سلامت ها، اهانت به شخصیت و کرامت مان متوجه ی همه شده است. اینجانب به سهم خود چاره ای ندارم جز اینکه یا به اعتصاب غذا روی آورم یا از دریافت همان حداقل خدمات درمانی و بهداشتی هم به عنوان اعتراض خودداری کنم بلکه تکانی به احساس مسئولیت مسئولان وارد شود. تصمیم خود را که فعلا تصمیم دوم است به اطلاع افکار عمومی، همکاران سندیکایی، تشکل های کارگری و فعالان کارگری و مدنی می رسانم و منتظر برخورداری از امکانات سلامت و اجرای دستورهای پزشکی که با مخالفت دادستانی رو به رو شده است می مانم.

رضا شهابی عضو هیئت مدیره سندیکای کارگران شرکت واحد
بند ۳۵۰ زندان اوین - آذرماه ۹۱